

## ۹- وقایع دیگر خراسان تا ظهور طاهریان

چنانچه گذشت در عصر منصور و المهدی خراسان پر آشوب بود، و شورش های ملیون خراسان دوام داشت، و سیاست دربار همین بود که این جنبش ها را رنگ زندقه<sup>۱</sup> و کفر و الحاد بدهد، تا مردم را بنام دین بریشان بشورانند.

المهدی درین کار سعی فراوان نمود، و بقول مسعودی موسسه خاصی را برای تحقیق احوال زندیقان بنا نمود (دیوان زنداقه) در تحت نگرانی شخص معتمدی که او را (صاحب الزنادقه) گفتند کشود، و این دیوان مکلف به کشف احوال و محاکمه زندیقان بود، و علاوه برین یک جمعیت علمی را هم برای مناظره و تردید کتب ایشان ترتیب داد<sup>۲</sup>

---

۱- این کلمه پهلوی ZANDIK بمعنی مانوی و فاسد العقیده در کتیبه موبدان موبد کرتیر در عهد شاهان ساسانی (حدود ۲۷۱-۲۸۲ م) در نقش رستم تحت جمشید پارس استعمال شده، و آنرا مشتق از کلمه اوستایی ZANDA دانسته اند، که بمعنی راهزن و گناهکار و دروغزن بود، و چون زردشتیان پیروان مانوی را بدین صفات می شناختند، ایشانرا زندیق خواندند، یعنی مرتد و ملحد و بیدین، که کلمه زندیق را عربها بهمین معانی معرب و زندیق ساختند (بهرمان ۱۰۳۹) اما پروفسور بیوان انگلیسی عقیده دارد، که اصل کلمه در آرامی سدیقا بود، بمعنی همین صدیق هری، چون به پهلوی انتقال یافت زندیک شد، و دال اول در دال مشدد بیون قلب یافت، چنانچه بای اول در لفظ شبث عبری در فارسی نون شده و شنیدو بعدها شبثه گشت. و سدیقا در آرامی صدیق و پیرومانی بود (کاوه سال ۷ شماره ۵/۴) در اواخر عصر امویان کلمه زندیق از طرف مخالفین آن خاندان برگسانی اطلاق شد، که در دربار اموی به تربیه شهزادگان اموی پرداخته افتاد، مانند عبدالضمد بن عبدالاعلی مریدی و لید بن یزید خلیفه اموی (الاغانی ۱۱/۶ و ۱۳۲) و جمعدین درهم مریدی مروان آخرین خلیفه اموی (الفهرست ۴۷۲) و شاید مقصد ازین اتهام بزندقه بدنام ساختن خلفای اموی به بیدینی و الحاد باشد.

۲- مروج الذهب ۴۰۱/۲

چنانچه در مباحث سابق دیدیم ، در شورش های خراسانیان دوسایق مهم کار میکرد: اول اینکه این مردم شوری برای آزادی و تشخیص ملی خود اندر دل داشتند ، و با وجودیکه دین اسلام را پذیرفته بودند ، باز هم حفظ کیان ملی خود را میخواستند .

دوم حس نگهداری شئون ملی و فرهنگ ، و احیاناً کیش و آیین کهن بود که در بعضی از مردم بصورت طغیان و شورش ظهور میکرد ، و همین چیز وسیله تبلیغ الحاد و زندقه در مقابل مخالفان سیطره عرب هم میگشت ، در حالیکه علت اساسی اختلاف سیاسی بود و بس .

هنگامیکه جنبش آخرین سپیدجامگان با هلاک مقنم انجام یافت ، حکمران عمومی خراسان در مرو مسیب بن زهیر بود ، و او در مه های آمیخته با روی و ارزیر در خراسان رواج داد ، که آنرا بنامش درم مسیبی میگفتند ، وی هشت ماه در خراسان بماند ، چون بروظیف خراج زیاده کرده بود ، بنابراین مردم خراسان بروشوریدند<sup>۱</sup>.

این وقایع در سال ۱۶۶ هـ روی داد ، و هنگامیکه خبر شورش خراسان به المهدی خلیفه رسید ، او فضل بن سلیمان را که مردی خراسانی و از مردم طوس بود به حکمرانی خراسان گماشت ، و سیستان را هم در سرزمین حکمرانی او افزود ، و او از طرف خود تمیم بن سعید را بر سیستان حاکم گردانید<sup>۲</sup>.

تمیم روز شنبه ۲۲ صفر ( ۱۶۹ هـ ) به سیستان رسید ، و بشر بن فرقد با او به عاملی خراج سیستان آمد ، و بعد از آنکه با مورسیستان رسیدگی نمود ، بشر را در آنجا گذاشت ، و خودش به بست شد ، و از آنجا بررخد ( وادی قندهار کنونی ) که پادشاه آن رتبیل بود حمله کرد ، و برادر رتبیل را اسیر گرفت و بعراق فرستاد<sup>۳</sup>.

۱- زین الاخبار ۷۷ الف

۲- طبری ۶/ ۳۸۸ و الکامل ۶/ ۳۰

۳- تاریخ سیستان ۱۰۱

ابوالعباس فضل بن سلیمان طوسی در ربیع الاول ۱۶۷ هـ به مرورسید، و با مردم نیکوئی کرد، و چون خودش خراسانی بود، و مشکلات زندگانی و شکایات مردم را میدانست، به یک سلسله اصلاحات اداری و اجتماعی دست زد، و کارهای نافع را انجام داد، که در تاریخ خراسان فراموش نمی شود، و بقول گردیزی چنان محبوبی یافت، که به قهستان و طبسین و آمل و نسا و باورد و هرات و پوشنگ جز رسم وی نپسندیدندی.<sup>۱</sup>

این اصلاحات ابوالعباس طوسی قرارذیل بود :

۱- برخی از اقویاء و زورمندان زمین های زراعتی را از کشاورزان مرو به کره و عنف گرفته بودند، ابوالعباس آنرا واپس بایشان داد، و بقول گردیزی :

« پنج هزار بست آب که سرهنگان و مهتران بغلبه بگرفته  
بود ندب مردمان مرو باز داد.»<sup>۲</sup>

بست آب مقدار آبیست که بین کشاورزان مرو، برای آبیاری زمین مزروع بخش می شد، و مقدار یک بست جریان آب از سوراخی بود، که طول و عرض آن باندازه یکجوباشد<sup>۳</sup> و طوسی پنج هزار بست آب را از حقوق عامه مردم که سرهنگان و مهتران غصب کرده بودند، بایشان اعاده کرد، و زندگانی کشاورزان را تأمین نمود.

۲- در مقابل اقدام نخستین «روزی سرهنگان» را افزود<sup>۴</sup> یعنی تنخواه و معاش منصب داران لشکر را اضافه کرد، و بارایشان را ازدوش مردم برداشت.

۳- در برخی از تعمیرات کوشید، که به حیات عامه تعلق دارد، مثلاً مسجد مرو را بزرگتر کرد و جایها خرید از حایط ها و باغها، و اندر گورستانهای مرو

---

۱- زین الاخبار ۷۷ ب

۲- همین کتاب

۳- مفاتیح العلوم ۴۵

۴- زین الاخبار ۷۷ ب

افزود، وفضل آباد در بیابان آمون بنا کرد، و میان سغد و بخارا دیواری عظیم بکشید، تا از حملات ترکان ایمن باشند<sup>۱</sup>.

۴- در مالیاتیکه از مردم بنام دولت گرفته می شد، عدالت را رعایتی نبود، برخی اندک و جمعی افزونتری پرداختند. پس طوسی بخشش خراج میان مردمان راست کرد، و آنچه از طرف مسیب بر مالیات مردم افزون شده بود، از مردمان برداشت و اضافه ستانی را روا نداشت<sup>۲</sup>.

در حالیکه ابوالعباس طوسی در خراسان بچنین اقدامات نافع دست زده بود، المهدی خلیفه بتاريخ پنجشنبه ۲۲ محرم ۱۶۹ هـ در دیه رذ ماسبدان چنانچه گذشت بمرد، و ولی عهد و پسرش موسی الهادی بر مسند خلافت عباسی نشست اما دوره خلافتش کوتاه و بیش از سالی و ماهی نبود، و در ماه ربیع الاول ۱۷۰ هـ بمرد، و درین مدت همان ابوالعباس طوسی در خراسان حکم می راند، و در سیستان هم کثیر بن سالم حاکم و اسد بن حبله امیر شرطه بود، و چون بعد از وفات الهادی برادرش هارون الرشید بر اریکه خلافت بغداد نشست، مردم سیستان بر کثیر بن سالم بشوریدند، و باقوای خلافت حرب کردند، و کثیر از سیستان گریخت، و در جمادی الاولی ۱۷۰ هـ به بغداد رسید، پس هارون الرشید به فضل طوسی حکمران خراسان امر داد تا اداره سیستان هم بر عهده خویش گیرد، طوسی اصرم بن عبدالحمید را به حکومت سیستان گماشت، و بعد از و عبدالله بن حمید برادر اصرم در رجب ۱۷۱ هـ از دربار هارون به حکومت سیستان نصب شد<sup>۳</sup>.

سلطه حکمرانان اولین دولت عباسی در خراسان منحصر به شهرها و راه های تجارتهای بود، ولی در کوهساران و نقاط دور دست فرماندهان محلی با آزادی حکم میراندند، در رخلدوز ابل رتبیلان و در غزنه و گردیز لویکان، و در بامیان شیران، و در تخارستان شادونیزک، و در کابل و وادی گندها را کابلشاهان، و در

۱- ۲- زین الاخبار ۷۷ ب تاریخ بخارا ۴۱

۳ تاریخ سیستان ۱۵۲

غورسوریان استقلال خود را حفظ میکردند، که در فصل اول این کتاب تمام آنرا شرح داده ایم .

یعقوبی مورخ تصریح میکند که در عصر المهدی خنچل کا بلشاه و شروین ملک تخارستان، و شیر ملک بامیان، و رتبیل ملک سیستان مانند ملوک هندو سغد و چین و ترک با استقلال حکم میراندند، و المهدی به تمام این ملوک نامه‌ها نوشت، و ایشان را به اطاعتش فراخواند<sup>۱</sup> و ازین برمی آید، که در ایام منصور و مهدی امرای داخلی خراسان با استقلال میزیستند. و همین یعقوبی تسلط تمام و کامل عباسیان را بر خراسان در ایام مامون میداند، که تمام ملوک اینجا بدربار مامون اطاعت تام خود را اظهار کرده اند.<sup>۲</sup>

پس ایام سلطه مطلق عباسیان را در خراسان فقط در حدود پنج سال توان شمرد که از ۲۰۰ تا ۲۰۵ هـ باشد، زیرا در همین سال طاهر پوشنگی از بر خراسان دست یافته و شالوده حکومت داخلی و ملی را درین سرزمین گذاشته بود.

---

۱- تاریخ یعقوبی ۲/۳۹۷

۲- همین کتاب ۴۵۲

## خلافت هارون و کشودن شاه بهار کابل

ابوالعباس طوسی در سنه ۱۷۱ هـ از حکمرانی خراسان موقوف ، و بجای او از دربار هارون الرشید ، جعفر بن محمد بن اشعث گماشته شد . او بقول گردیزی در ذیحجه ۱۷۱ هـ پسر خود عباس را بکابل فرستاد<sup>۱</sup> و شابهار را بکشاد ، و هر چه خواسته بود اندر شابهار همه غنیمت کرد .<sup>۲</sup>

چون عباس بطرف کابل پیش رفت ، بامردم آنجا جنگید ، و کابلستان را فتح کرد ، و بعد از آن شابهار<sup>۳</sup> را بدست آورد ، و هر چه در آن بود به غنیمت گرفت .<sup>۴</sup>

این معبد که در کابلستان واقع بود ، چنانچه بعد ازین بیاید ، هفت سال پس باز بدست حکمران برمکی این سرزمین فضل بن یحیی کشوده شد ، و الیعقوبی آنرا در جمله شهرهای کابلشاه مانند غوروند (غور بند) و فوج غوروند (کوتل غور بند) و سارخود (نسخه : سرخ بند = سرخ بت بامیان) و بندل استان (شاید : فندقستان یک دره غور بند) آورده و گوید : که در شاه بهار بتی بود که آنرا می پرستیدند ، و فاتحان مسلمان بدان آتش زدند و بسوختانند .<sup>۵</sup>

---

۱- در نسخه خطی زین الاخبار سنهست و سبعین و مائه نوشته شده ، که سهو کاتب است ، زیرا خود گردیزی عزل عباس بن جعفر را در سنه ۱۷۵ هـ می نویسد ، و ما قول ابن اثیر را که ۱۷۱ هـ است در متن گرفتیم که صحیح همین است .

۲- زین الاخبار ۷۸ الف

۳- در نسخه مطبوع الکامل سهو آسا نهاده ؟ طبع شده

۴- الکامل ۶/۷۷

۵- البلدان ۲۹۰ طبع دوم لیدن ۱۸۹۲ م

مخفی نماند که معابد «شاه بهار» در افغانستان متعدد بوده اند، که در آن مجسمه های شاهان رامیگذاشتند. و چون کلمه بهار بمعنی معبد و پرستشگاه بود، و در سنسکریت بشکل و هاره موجود است. بنابراین باید گفت که شاه بهار بمعنی معبد پادشاه بود، چنانچه مجسمه های کانیشکا کوشا نشاه بزرگ از معبد نوشال = نوشاد سرخ کوئل بغلان بیرون آمده، و در سنه ۱۹۳۷ م هیئت باستان شناس موسیوها کن در قندقستان دره غوربند، در چهار کیلومتری جنوب سیاه گرد، بالای تپه بی آثار معبدی را کشف کردند، که از حفريات آن مجسمه یک پادشاه و یک ملکه با تصاویر رنگه ارباب انواع آفتاب و مهتاب و مسکوکات ظاهر شد، و بقرن ۶ میلادی تعلق دارند.<sup>۱</sup>

کلمه «شاه بهار» در اثر استعمال زیاد بشکل های مختلف و منحوت یا مخفی در آمد که ما اکنون بقایای آنرا در شیبازغزنه، و شیر کوتل معروف هند و کش می بینیم و طوریکه ابوالفضل حسین بیهقی اطلاع میدهد، تا عصر غزنویان میدانی بنام «شاه بهار» در غزنه موجود بود که سلطان همواره لشکر خود را در آن سان دیدی<sup>۲</sup> و این نام تا عصر غزنویان محدود. ۴۰ ه در غزنه باقی مانده بود، که شاید در ادوار قبل از اسلام در همین موقع نیز معبدی بهمین نام موجود بود.<sup>۳</sup>

باری تعیین موقع این شاه بهار کابل، بطور قطع و یقین اکنون دشوار است، ولی چون مورخان آنرا در ردیف غوربند و سرخ بت بامیان ذکر کرده اند، احتمال میتوان داد، که شاه بهار کابل همین شیبرو یا جائی در نزدیکیهای آن باشد، که بعد ازین در احوال حکمرانی فضل برمکی هم ذکر آن می آید.

۱ - تاریخ افغانستان ۴۰۱/۲

۲ - تاریخ بیهقی ۵۲۴/۲۵۵ و غیره، فرخی در باره این شاه بهار غزنه گوید: «هر چه در هندوستان پیل مصاف آرای بود پیش کردی و در آوردی بدشت شاه بهار (دیوان ۸۷)»  
 ۳ - صورت مخفف شاه بهار در شیر کنونی باقی مانده، و چون ش در لهجه های شرقی به خ تبدیل میگردد پس میتوان گفت که نام دره خیبر (بین وادی ننگرهار و پشاور) نیز شکلی از همین کلمه است و این نام از قلعه یهودیان عربستان که حضرت علی درب آنرا کند. بود نیامده است.

ناگفته نماند: که با احتمال اغلب این شاه بهار آتشکده‌یی بود، که آتش مقدس زردشتی رادران فروزان میداشتند، و برای این مطلب دو دلیل داریم: نخست اینکه در آثار معبد کهنه مسجد سرخ کوتل بغلان (حدود ۱۶۰ م) علایم وجود آتش و آتشگاه کشف شده، و از آن پدید می‌آید، که این کیش درین سرزمین باقی بود. ددیگر اینست که شاعر عربی مروان بن ابی حفصه در حدود (۱۷۸ هـ) حکمران برمکی خراسان فضل بن یحیی را در قصیده‌یی بستود، و فتوح او را در کابلستان و خراسان مدح کرد و در بیتی به آتشیهای گمراهی در کوهستان کابل چنین اشارت نمود:

ایحی جبال الکابلی ولم تدع بهن لنیران الضلالة مو قدا<sup>۱</sup>

چون به تصریح یعقوبی لشکریان فضل بن یحیی در کوهسار کابل معبد شاه بهار را برکنده و سوختانده بودند، و این قضیه در مردم شهرتی داشت بنا بران توان گفت، که «نیران الضلالة» درین بیت اشارتی بوجود آتش مقدس دران پرستشگاه باشد.<sup>۲</sup>

۱- طبری ۶/۴۶۴ یعنی کوهسار کابل را کشودی، و دران برای آتش گمراهی فروزشگاهی را نگذاشتی.!

۲- در فصل ۱۷ بندهشن جای آتشکده بزرگ (آذر فروغ) را در کوه روشن کابل گفته است، (ص ۱/۱۳۲) و در کتیبه سرخ کوتل بغلان (حدود ۱۶۰ م) در معبد نوشاد آنجا وجود ایر (= اور پینتو بمعنی آتش) ثابت می‌آید، که این کلاه دران دوبار آمده است.



## خروج حصین سیستانی

جعفر بن محمد بن اشعث تا ۱۷۳ هـ در خراسان حکمران بود؛ تا که بمرض فلج بمرد، و پس از وپسرش عباس از طرف هارون الرشید درینجا حاکم ماند، و او بر رسم پدر رفت و سه سال حکم راند. تا در سنه ۱۷۵ هـ باز کردندش، و بجایش غطریف بن عطاء کندی مامای هارون به خراسان گماشته شد<sup>۱</sup>

غطریف که از معتمدان دربار و خویشاوندان خلیفه بود، بانیروی فراوان به خراسان قدم نهاد، و داود بن یزید بن حاتم مهلبی را که از بزرگان سیستان بود از راه خراسان باینجا فرستاد، و او روز پنجشنبه ۱۱ ربیع الاول ۱۷۶ هـ به زرنج رسید، که عامل خراج همام بن سلمه هم با او بود<sup>۲</sup>

غطریف در شمال و جنوب خراسان که پر آشوب بود، بجنگ و تصفیه دست برد، و عمر بن جمیل را به فرغانه فرستاد، تاجبویه، را از انجا بیرون کرد. و مدتی برای اعاده امنیت دران سرزمین باقی ماند<sup>۳</sup>

از ابتدای ظهور امویان مراکز جنبشها و شورشهای ملی خراسان در شمال بود و این وضع تا خروج مقنع دوام داشت، چون در عصر عباسیان نشا بور و مرقار گاه

---

۱- طبری ۴۴۷/۶، البلدان ۶۴، زین الاخبار ۱۷۸ الف

۲- این نام در الکامل و زین الاخبار مانند متن است، ولی در تاریخ سیستان داود بشر المهلبی است.

۳- زین الاخبار ۷۸ الف تاریخ سیستان ۱۵۳

۴- جبویه: سردار و پادشاه غزان و خراخیان باشد (مفاتیح العلوم ۷۳)

۵- زین الاخبار ۸۷ الف.

قوای عباسیان گشت و خراسانیان هم بسبب نفوذ برمکیان بلخی که همه وزیران و اهل دربار عباسی و از رجال نیرومند و معتبر دستگاه خلافت بغداد بودند، از اشتراك خویش در امور دولت روحاً اقناع شدند، بنابراین اکنون مرکز شورش‌های ملی از شمال به جنوب یعنی سرزمین سیستان ورخند (وادیهای هلمند و ارغنداب) انتقال یافت. زیرا این سرزمین نسبتاً از دسترس قوای خلافت و حکمرانان عباسیان دور بود، و بعد از این می‌بینیم که سیستان و شواطئ هلمند مخرج و قرارگاه خارجیان (کسانیکه برخلاف دستگاه خلافت خروج می‌کردند) گردیده است.

در حدود (۱۷۳هـ) که عثمان بن عماره مزنی از دربار هارون الرشید حاکم سیستان بود، او پسر خود صدقه را با سپاهی به بست فرستاد، زیرا درین وقت جمعی از مردم رخند (بقایای هفتلیان) در وادیهای بین هلمند و سواحل ارغنداب پراکنده شده و دم از خود مختاری قدیم میزدند. لشکر صدقه در رخند با ایشان در آویخت، و در حالیکه بسا از ایشان را کشته بودند، رخندیان هزیمت یافتند، و صدقه برای دفع اضرار آینده این مردم به سیستان نیامد و در بست مرکز گرفت<sup>۱</sup>

درین وقت مردم بین بست و سیستان که بر سواحل سبز و خرم هلمند سکونت داشتند نیز بر لشکریان و کارداران خلافت عباسی تاختن هامی‌کردند؛ و سردار این جماعت شورشیان ملی (تعبیر مورخان عرب: خوارج) مردی بود از اوق<sup>۲</sup> سیستان | موالی قیس بن ثعلبه که نامش حصین (به ضبط نسخه واحد خطی تاریخ سیستان: حصین) بود، حصین در سال ۱۷۵هـ بیرون آمد، و امیر سیستان عثمان بن عماره لشکری را بمقابلش فرستاد، ولی حصین لشکر عثمان را بشکست و تاهرات و پوشنگک و بادغیس پیش رفت.

چون حکمران عمومی خراسان غطریف خطرا نزدیک دید، داود بن یزید را با دوازده هزار لشکر مجهز بسرکوبی حصین فرستاد و حصین با شش صد مرد جنگی

۱- تاریخ سیستان ۱۵۲

۲- اوق از جمله شانزده کوره سیستان بود (تاریخ سیستان ۲۸)

(بقول گردیزی سه صد) بریشان زد و جمله را بکشت .

دربار عباسی داد و در آنکه خودش هم سیستانی بود، در مقابل حصین برانگیخت  
و او در ۱۳ ربیع الآخر (۱۷۷ هـ) با سپاهی بزرگ و دو اطلبان مطوعه در مقابل حصین  
برآمد و در اسفزار با هم حربی بزرگ کردند و مردم بسیار از هردو گروه کشته شدند  
تا که بالا آخر حصین بازن خود در میدان جنگ اسفزار سرداد او این حرکت  
پایان رسید .

### حکمرانی فضل بن یحیی برمکی

غطریف ناسنه ۱۷۶ هـ در خراسان بصفه حکمران عمومی مقرر بود، در  
ایام او علاوه بر عملیات جنگی و استیصال حصین سیستانی، در خراسان یک  
اقدام اقتصادی هم صورت گرفته، بدین معنی که او در ایام جنگهای حصین  
(شاید بنا بر مضیقۀ مالی) درم خاصی را در خراسان رایج ساخته بود که آنرا درم  
غطریفی گفتندی<sup>۱</sup> و تا حدود ۴۵۰ هـ در بخارا بدان داد و ستد کردند<sup>۲</sup>.

غطریف در سنه ۱۷۶ هـ از حکمرانی خراسان موقوف، و بجایش حمزه بن  
مالک خزاعی ملقب به عروس گماشته شد، ولی یکسال بعد مرد معروف و وزیرزاده  
بزرگ دربار هارون فضل بن یحیی برمکی از خاندان معروف برمکیان بلخی به  
امارت خراسان وری مقرر شد، وی یحیی بن معاذ را در رمضان ۱۷۷ هـ به خراسان  
فرستاد، و خود او در محرم ۱۷۸ هـ بدینجا آمد<sup>۳</sup>.

فضل بن یحیی برمکی از رجال بزرگ خراسان و به خواسته های این مردم  
دانا بود، او به تأمین ولایات شمالی خراسان توجه کرد، و صفحات ماوراءالنهر  
را تصفیه نمود، و خاراخره پادشاه اسروشنه که قبل از ان پیش هیچکس نیامده

۱- زین الاخبار ۷۸ الف الیکامل ۵۰/۶ تاریخ سیستان ۱۵۳

۲- زین الاخبار ۱۷۸ الف

۳- طبری ۴۵۸/۶ بعد، زین الاخبار ۷۸ ب

بود و فرمان نبرده ، پیش او آمده و غنائیم بیشمارى به فضل رسيد .<sup>۱</sup>

فضل ولايت سيستان را نيز ضميمه فرمائدهى خراسان نمود ، و ابراهيم بن جبريل بختيشوع طيب معروف را که فرمانده نگاهبانان و قواى امنيه (حرس و شرطه) او بود در ولايت سيستان گماشت ، و او روز شنبه ماه ربيع الاول ۱۷۹ هـ به زرنج رسيد ، و با عمر بن مروان که در سيستان سرکشي کرده بود در آويخت ، و بعد از جنگى سخت بر و غالب آمد .<sup>۲</sup>

از اقدامات مهم ديگر فضل اينست ، که در ايام او کابلستان و با میان نيز ضميمه حکومت مرکزی خراسان و دولت عباسی گشت و لشکريان او در کابلستان تا غور و بند (غور بند) و با میان پیش رفتند ، و او حسن بن شير با میان را درين فتوح خویش معاون گرفت و او را بنام جدش «شير با میان» ناميد ، و بر با میان حکومت او را بر سميت شناخت . فضل همان فرمانده لشکرى خود ابراهيم بن جبريل را با ملوک و دهقانان تخارستان و حسن شير با میان همراه ساخته ، و شهر غور بند و کوتل غور بند و سرخ بد (سرخ بت با میان) و دره فند قستان را بگرفتند ، و معبد شاه بهار را که شرح آن گذشت بکنند ، در اینجا بتی بود که آنرا می پرستيدند ، ابراهيم و لشکريان فاتح آنرا بسوختند ، و بدین صورت شاهان سرزمين کابل با او مطيع شدند و با او پرداختند که عبارت بودند از :

مردم شهر کاورسان با شاه ايشان که عفریکس<sup>۳</sup> نامداشت ؟

مردم شهر مازران با ملک ايشان .

مردم شهر سرخود (سرخ بد) با ملک ايشان

مردم شهر کابل عظمی که آنرا جروس میگفتند ، و اين شهر را در عصر حضرت عثمان بن عفان ، عبدالرحمن بن سمره کشوده بود ، ولى اکنون باز بسته شده ، که

---

۱- هر دو کتاب مذکور .

۲- الفخرى ۲۸۱

۳- تاريخ سيستان ۱۵۴

۴- در اصل نقاط ندارد .

جزبازرگانان را بدن راهی نباشد، و از آن هلیله کابلی کلان رومی آورند<sup>۱</sup>

فضل علاوه بر فتوح و اعاده امنیت، بیک سلسله کارهای نافع دیگر هم در خراسان دست زد که آن عبارت بود از:

کارهای فضل برمکی:

۱/ بنای مساجد و رباط ها و حوضها برای رفاه عامه<sup>۲</sup> که از انجمله مسجد بخارا را وسعت داد، و مبالغ هنگفتی را برای بنای آن بخشید. و در شبهای رمضان در مساجد چراغها و قندیلها نصب کرد، و در شهر بلخ جوینی بیرون آورد، و در تمام خراسان مساجد بسیار و کاروانسراها را بنا کرد<sup>۳</sup> و هم در گوشه معبد قدیم نوبهار بلخ که اجدادش متولیان آن بودند مسجدی را ساخت.<sup>۴</sup>

۲/ تشکیل يك لشکر خاص خراسانی که عدد ایشان به پنجصد هزار میرسید، و بیست هزار نفر ازین لشکر بیغداد آورده شد، که در آن شهر بنام کرنیه مشهور شدند، و دیگران در خراسان بنامهای خاص در دفاتر آنجا باقی ماندند، و مروان بن ابی حفصه را درین باره شعر بیست که درین بیت به عدد این لشکر اشارت نماید:

اثبت خمس مئین فی عدد هم من الالوف التي احصت لك الكتب<sup>۵</sup>

۳/ در استیفای خراج و حقوق دولت کوشید، چنانچه نزد ابراهیم بن جبریل از خراج سیستان چهار میلیون درهم موجود بود، در حالیکه هفت میلیون درهم از جوه دیگر فراهم آمده بود.

۴/ سعی فضل برمکی، در خراسان امنیت تام حاصل آمد، و دسته های مخالف دولت عباسی از بین رفتند، و مخصوصاً فتوح او در کوهسار کابل و برگرداندن آتش شاه بهار (معبد کابل که شرح آن گذشت) از کارهایی است که او را در عالم

۱- البلدان یعقوبی ۵۲

۲- طبری ۶/ ۶۲

۳- تاریخ آل برمک ۲۰ و تاریخ بخارا ۵۹۱

۴- وفيات الاعیان ۴۰۹

۵- طبری ۶/ ۶۲

عربی بدان می ستودند، چنانچه مروان بن ابی حفصه شاعر عربی در قصیده ه ثی کرم وجود او را ستود و در آن گفت :

نفی عن خراسان العد و کما نفی ضحی الصبح جلبات الدجی فتغردا  
ابحت جبال الکابلی ولم تدع بهن لنیر ان الضلالة موقدا  
«یعنی: دشمن همچون تاریکی که از روشنی صبح گریزد، از خراسان رانده شد، و توجبال کابل را چنان صاف کردی، که آتش گمراهی را در آن فروغی نماند.»  
ه/ فضل در استیفای اموال دولت کوشید، ولی در اداره خراسان شیوه خاصی را مرعی داشت، که در آن منافع خراسانیان مضمربود، و ایلیانی که از دربار عباسی با طراف آن کشور وسیع و پهناور مقرر می شدند، در اخذ اموال از مردم دریغی نداشتند و میکوشیدند که اموال و خواسته های فراوان بدست آورند، و یک حصه مهم آنرا هم بدربار خلیفه تقدیم دارند.

ولی بر مکیان در خراسان این سیاست مالی در بار تطبیق نکردند، و چون عنصر ملیت خراسانی در ایشان قوی بود، نخواستند که بنیه مالی مردم این سرزمین ضعیف و ناچیز باشد، و یا مورد تطاول قوای دربار عباسی گردد.

نویسنده نامعلوم کتاب مجمل التواریخ والقصص که اخبار برامکه را در کتابی نوشته و از خط جد خود مهلب بن محمد بن شادی مطالبی را در آن باره فراهم آورده بود، رای یحیی بن خالد پدر دودمان برامکه را که وزیر و پدید رخو انده هارون خلیفه بود، چنین نگاشته است: «بعد از آنکه فضل از خراسان رفت، و بجایش علی بن عیسی بن ماهان آمد، وی هنگامیکه هارون در خراسان بود، پیش او بیامد، و چندان مال از غلام و کنیزکان و اسپان و جامه ها و زروسیم و نافه هاء مشک و عنبر و موینه از قاقم و سمور و غیره آورد، که چشم هارون از دیدن آن اموال خیره شد، و هنگامیکه فضل امیر خراسان بود ده یک از آن مال به خزینه نرسیده بود.

هارون چون این توده های اموال را بدید، به یحیی گفت: تو گفتی که او

(علی بن عیسی) را به خراسان مفرست ، و من خلاف کردم ، و سخت مبارک آمد آن خلاف تو . یحیی گفت : اگر این را از پس درد سر نباشد نیکست ، و ممکن است بعد از تحصیل چنین مال و متاع برای نظام آن ولایت بعوض يك درهم این اموال ، ده درهم مصرف ضرورت افتد ، و او تاده چند خود را ننهاده این قدر پیش امیرالمومنین نیاورده ، و چون خراسان از مال تهی گردد ، مردم از مصادره ستوده شوند ، و دشمنان سر بر آرند ، که تدارک آن دشوار باشد .<sup>۱</sup>

باری فضل و دودمان او در تطبیق این سیاست بهی خواهانه آنقدر مقارمت کردند ، که در آخر به قول صاحب مجمل دل رشید از برامکه سیر شده بود ، و چنانچه بیاید یکی از وسایل تباهی این دودمان بزرگ گردید ، اما خراسانیان از او آنقدر سپاس گذاری و منت پذیری کردند ، که در زمان حکومتش برای اظهار قدر دانی و شکران انعام و احسان او بیست هزار کودک نوزاد بنام فضل نام گذاری کرده بودند .<sup>۲</sup>

۶/ بقول جهشیری که ابن خلکان نقل نموده : فضل چون به خراسان آمد ، رسوم جور را برداشت ، و مالیاتیکه بر ذمت مردم باقی مانده بود بخشید ، و دفا تر آنرا بسوزانید ، در تنخواه عساکر افزایش نمود ، و در مدت یکسال ده ملیون در هم را به کارداران و ملاقاتیان خود بخشید .<sup>۳</sup>

۷/ یکی از خدمات فراموش نشدنی فضل در نشر تمدن و علوم اسلامی اینست ، که وی صنعت کاغذسازی خراسان را که یکی از مراکز آن در سمرقند بود نشو و نماداد ، و هنگامیکه از خراسان به بغداد برگشت ، این صنعت گران ماهر خراسانی را به آنجا برد ، تا ایشان برای صنعت کاغذسازی در بغداد کارخانه ها ساختند ، و همین صنعت که از چین به خراسان رسیده بود در کشور اسلامی نشر و توسعه یافت ، و بعد از آن از راه اندلس به اروپا انتقال کرد .<sup>۴</sup>

۱- مجمل ۳۴۴ اخبار برامکه ص ۶۳ از مولف نامعلوم طبع تهران ۱۳۱۲ ش

۲- تاریخ آل برمک از عبدالجلیل یزدی طبع شرفردر منتخبات ادبیات فارسی جلد دوم ص ۲۸/۲۷

۳- و فیات الاعیان ۴۰۹/۲

۴- تاریخ فرهنگ ۴۰۷ و تاریخ عرب از هتی ۸۶ و مقدمه ابن خلدون ۲۵۰

## روابط غوریان با دربار

فصل بر مکی خراسان آشوب زده را با تداوم پیردانشمندان به دربار عباسی نزدیک ساخت ، و از انجمله اطاعت مردم کو عسار غور و امرای محلی آندیار بود که درین اوقات مطیع و فرمانبردار شده بودند. و امیران محلی غور از دودمان شنسب بن خرنک با دربار روابطی دوستانه داشتند .

در عصر هارون الرشید بعد از ۱۸۰ هـ امارت این دودمان به امیر بنجی نهاران رسیده بود ، و او را با رقیب خود شیش بن بهرام بر امارت غور مناقشت افتاد ، تا که بالاخر حضرت خلافت رفتند و هارون الرشید امیر بنجی را به لقب قسیم امیر المومنین به امارت غور شناخت ، و پهلوانی و سپه سالاری غور را به شیش داد ، و شاهان بزرگ غور از نسل همین امیر بنجی نهاران اند<sup>۱</sup>

برای تفصیل این موضوع به فصل اول قسمت سوریان غور و فصل غوریان در مجلدت آینده این کتاب رجوع شود .



## ۱۰- خروج حمزه سیستانی

### وشورش های دیگر

فضل برمکی تا ۱۷۹ هـ در خراسان ماند، تا که هارون الرشید بجای او منصور بن یزید حمیری را که مامای المهدی بود مقرر داشت، و او در ذیحجه ۱۷۹ هـ به خراسان آمد. چون در همین اوقات سیستان و خراسان باز پر آشوب بود، و مردم هم بسبب عزل فضل از فرمانده خراسان رنجیده بودند، بنا برین شخص قوی و مدبری را در رأس امور خراسان ایجاب میکرد، و از همین روی کسال بعد در آغاز سنه ۱۸۰ هـ علی بن عیسی بن ماهان<sup>۱</sup> که از عماید دربار و لشکریان عباسی بود، بر خراسان حکمران شد<sup>۲</sup>

علی بن عیسی مرد اداری و لشکرکش نیرومندی بود، و تا ده سال درین سرزمین حکم راند، و چنانچه گذشت ثروت فراوانی را در اینجا اندوخت، و به بغداد گسیل داشت. او دبیری از مردم خراسان داشت که نامش حفص بن منصور مروزی بود، و کتاب خراج خراسان از تالیفات اوست<sup>۳</sup>

علی در خراسان چندین کار مهم پیش روی داشت، و آن فرو نشانیدن شعله های

---

۱- علی بن عیسی بن ماهان از بزرگان عسرو رشید و امین است که امین را بر خلم مامون از ولایت عهد و ادانت، و از طرف امین ب جنگ مامون فرستاده و بر ولایات همدان و اصفهان و قم و جبال و الی شد، وی با ۴۰ هزار لشکر از بغداد برآمد، و از طرف مامون طاهر بن حسین پوشنگی درری با او مقابل گردید، و در همین جنگ در ۸۱۹۵ - ۸۱۰ م کشته شد (الاعلام ۱۳۳/۵)

۲- زین الاخبار ۷۹ الف

۳- بقول طبری در سال ۱۸۰ هـ جعفر بن یحیی برمکی وزیر معروف بر خراسان و سیستان امیر شد، و او محمد بن حسن بن قحطبه را از قبل خویش بخراسان فرستاد (۴۶۹/۶) ولی امین حکمرانی جعفر جز چند ماهی بیش نبود.

هولناك شورش هايی بود ، كه در خراسان برخلاف سلطه عباسيان روى داده بود .

### شورش ابوالخصيب :

در سنه ۱۸۳ هـ در نساء خراسان مردیكه ابوالخصيب وهيب بن عبدالله نسایی نام داشت ،  
از موالی حريش بود بيرون آمد ، و تاسه سال در نساء و ابیورد و طوس و نسا بور حکم  
راند ، او مرورا هم محصور داشت ، و چون از انجا هزيمتديد ، به سرخس آمد  
و کارش قوی شد ، و مدتی درين سرزمين با قوای دولت عباسی مقاومت کرد .  
در سنه ۱۸۶ هـ علی بن عیسی كه بديربار خلافت رفته و مالی عظيم از خراسان  
برده بود ، برای مقابله با ابوالخصيب به خراسان باز آمد ، و از مرو قوای عباسی را  
به پیکار ابوالخصيب به نساء سوق کرد و در جنگی كه بين طرفين روى داد ، ابوالخصيب  
كشته شد ، و علی زنان و اولاد او را بغلامی گرفت اما :

### حمزه :

در بحبوحه اين شورش در جبهه جنوب از سيستان برخاست ، و آغاز خروج  
او در ۱۸۰ هـ بود ، كه همان حرکت عمر بن مروان را تجديد کرد ، و مورخان  
عرب هر دو را خار جی گفته اند ، زیرا برخلاف سلطه دولت عباسی  
خروج کرده بودند .

در شعبان ۱۸۰ هـ علی بن عیسی حکمران عمومی عباسيان در خراسان ، از طرف  
خود همام بن سلمه را حاکم عمومی خراج و نماز و حرب سيستان مقرر و متصل  
آن نصر بن سليمان را بدین ولایت فرستاد ، و باز در محرم سنه ۱۸۱ هـ یزید  
بن جریر را مقرر کرد ، و پسر خود عیسی را نیز به سيستان فرستاد ، و او از سيستان  
به بست و از انجا تا کابل پیش رفت ، و در اول سال ۱۸۲ هـ به سيستان برگشت .  
در چنین حال حمزه بن عبدالله از نسل زو طهما سب كه مردی بزرگ و عالم  
و شجاع بود ، از رون و چول سيستان بر آمد ، و چون یکی از عمال دولت عباسی  
بی ادبی کرد ، و حمزه كه عالم بود براو امر معروف نمود ، آن عامل در صد

تباهی حمزه برآمد ، و در نتیجه بدست حمزه از بین رفت

طبری و ابن اثیر نام پدر حمزه را اترك و آغاز خروج او را ۱۷۹ هـ نوشته اند<sup>۲</sup> که طبری او را شاری هم میخواند ، و از این ظاهر است که وی منسوب به خاندان شاران غرستان بود ، که در یک قطعه خاک خراسان فرماندهی داشته اند . اما نام پدرش را که صاحب تاریخ سیستان عبدالله نوشته ، درمآخذ عربی اترك است ، و این شکلی از کلمه قدیم پهلوی آذرك باشد ، که قبل از پذیرفتن اسلام بدین نام مسمی بود ، و علی بن زید بیهقی معروف به ابن فندق هم او را حمزه بن آذرك الخارجی نوشته است<sup>۳</sup>

آذریا آتش از ریشه آتراوستا ، و آتور پهلوی نام یکی از ایزدان مزدیسنا و در اوستا پسر اهور مزدا بود ، که به صدها نام مصدر باین اسم ، در آیین زردشتی موجود است<sup>۴</sup> و ما ازین نام حدس زده میتوانیم ، که پدر حمزه کیش زردشتی داشته است .

حمزه در حدود ۱۸۰ هـ بعد از کشتن عامل عباسیان به سفر حج رفت ، و درین سفر با یاران قطری بن الفجاءه<sup>۵</sup> که از سران خوارج مخالف عباسیان بود ، تماس گرفت ، و چون به سیستان بازگشت ، درینجا به حیث سردار ملی قبول شد ، و مخالفان سلطه عباسی بدور او گرد آمدند ، و بقایای یاران خلف خارجی

---

۱ - تاریخ سیستان ۱۵۶

۲ - طبری ۶/۶۵ و الکامل ۶/۶۱

۳ - تاریخ بیهقی ۴۹ طبع تهران ۱۳۱۷ ش

۴ - برای نمونه رجوع کنید به مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی ۱۸۷ و ۵۶۰

۵ - ابونعمان قطری ابن الفجاءه جمونه ابن مازن تمیمی از روسای ازارقه یعنی سبزپوشان خوارج بود ، از اهل قطرب بحرین ، و از مردان جنگی و خطیبان و شاعران بشمار میرفت ، و سیزده سال با امویان جنگید ، مورخان او را مرد مدهش و طامه کبری و صاعقه عظمی در دلیری و قوت و مهابت نامیده اند ، و بارها بر لشکریان حجاج بن یوسف غالب آمد ، تا که در سنه ۷۸ هـ - ۴۹۷ م در ری و طبرستان دو جنگی از اسب افتاد ، و رانش بشکست ، و سرش پیش حجاج آوردند ، و داستان خروج او نزد مورخان مشهور است (الاعلام ۶/۴۶)

و حصین در حدود پنج هزار نفر با او بیعت کردند .

علی بن عیسی چون ازین واقعه آنگاه شد ، پسر خود عیسی را با سپاهی بجنگ حمزه فرستاد ، در روز جمعه ماه شوال ( ۱۸۲ هـ ) بین فریقین حربی صعب روی داد ، و عیسی در حالیکه بسا از لشکر ینا نش کشته شده بود ند ، از جنگ حمزه بهزیمت رفت ، و از راه بیابان به خراسان گریخت .

عیسی که به شجاعت و دشمن شکنی شهرت یافته بود ، درین جنگ شکستی فاحش خورد ، و آبروی خود را از دست داد ، حتی شاعری با و چنین پیغامه گفت :

یا ابن علی این تسری فی الفلاة      و کنت لیث الغاب قبل مر سلاً

بین یندی حمزه فی قله ؟      فصرت فی العجین لد ینا مثلاً<sup>۱</sup>

« ای علی زاد ! درین بیابان بکجایم گریزی ! قبل ازین تر امانند شیرنیستان می شمردند ، در حالیکه امروز در مقابل حمزه به جین ضرب المثل شده یی ! »  
بهر حال عیسی در کمال بی آبرویی با جمعی از مهتران و سر هنگان لشکری خویش به خراسان گریخت ، و حمزه شهر زرنج را بکشود ، در حالیکه حفص بن عمر حاکم آن شهر نیز روی از جنگ او بر تافت و بگوشه یی اند رنهان شد .  
حمزه مردمان سیستان را فراهم آورد ، و ایشان را از پر داختن مالیات نقدی و جنسی بدبار بغداد باز داشت ، و خردوی درجایی قرار نگرفت ، و به مردم وعده داد ، که از ایشان هیچگونه باژ و خراجی نستانند<sup>۲</sup>

باری حمزه بعد از تصفیة سیستان ، روی به خراسان آورد ، و در سنه ( ۱۵۸ هـ ) تا بادغیس و پوشنگ رسید ، درینوقت حکمران هرات عمرویه بن یزید ازدی ، شش هزار لشکر خود را در مقابل حمزه فرستاد ، ولی سربازان ملی حمزه بسا از لشکریان عمرویه را بکشند ، و هزیمت دادند ، و خود عمرویه نیز درین جنگ سر باخت .

۱ - تاریخ سیستان ۱۵۷

۲ - همین کتاب ۱۵۸

علی بن عیسی چون این پیروزی ثانوی حمزه را دید ، علی الفور حسین پسر خود را باده هزارمرد جنگی بمقابلش سوق کرد ، ولی چون حسین نتوانست با او شمشیر یازد ، بجای جنگ به حمزه نامه صلح نوشت ، وزکاة بدو داد ، و جنگ نکرد ، تا پدرش پسر دیگر خود عیسی را فرماندهی لشکر داد ، اگرچه حمزه عیسی را نیز در جنگ اول بشکست ، و به بلخ پس نشاند ، ولی پدرش علی پسر خود را یآوری نمود ، ولشکریان حمزه را در باخرز شکست داد . و حمزه با چهل تن از نشاپور به کهستان ( قهستان ) پس نشست .

علی پس از شکست حمزه سپاهیان خود را به اوق وجوین سیستان فرستاد ، و تمام آن روستاها را بسوخت ، که مردم آن به حمزه یاری داده بودند و هر که با حمزه نسبتی داشت کشته شد ، و تا وقتی که به زرنج می رسیدند ، سی هزارمرد را باین جرم کشتند ، که به تعبیر گردیزی خارجی قعدی بودند ، یعنی ده نشین نا مسلح .

عیسی پسر علی بعد از چپاول سیستان ، عبدالله بن عباس نسفی را بر سیستان والی کرد ، و باژها را از مردم ستد ، و چهار هزار نفر را در زرنج به جمع اموال گماشت ، و سه ملیون درهم را از مردم سیستان بزور گرفت . و بار دیگر در سفر از با حمزه در او یخت ، که در آن بسا از لشکریان حمزه کشته و خود او هم بررویش جراحتی برداشت ، و در تا کستانی مخفی شد ، ولی چون علی بن عیسی طاهر بن حسین را بر پوشنگ والی گردانید ، حمزه باز گروهی را فراهم آورد ، و بر پوشنگ زد و تولید دهشت نمود ، و طاهر تمام کسانی را که به حمزه منسوب بودند ، بنام خوارج کشتار کرد . و اموال ایشان را بغارت برد .<sup>۱</sup>

بقول طبری عیسی بن علی بن عیسی درین جنگها تا زابلستان و قندهار و کابل رسید و شهرتی یافت که ابوالعدا فر در مدح او گفت :

کاد عیسی یكون ذا القرنين      بلغ المشرقین و المغربین

لم يدع كابل ولا زابلستا ن فمأحو لها الى الرخجين<sup>۱</sup>

«نزدیکست که عیسی را مانند ذوالقرنین بشناسند ، که به مشرقین و مغربین رسید ، و کابل و زابلستان و اطراف آنرا تاریخین<sup>۲</sup> فرونگداشت.»

در سنه ۱۸۶ هـ هارون الرشید با شهزادگان و وزیران و قاضیان و لشکریان خود به سفر حج رفت و در آنجا سندی را به ولی عهدی پسر خود عبدالله ما مون نوشت ، و آنرا به شهادت رجال بزرگ در بار مسجل کرد ، و بر دیوار کعبه آویخت . درین سند ما مون را بر تمام معاملات خراسان : ثغور - ناحیت ها - امور حربی و لشکری - خراج برید - بیت المال - صدقات - عشور - بحیث ولی عهد حاکم مطلق گردانید ، و این شهادت نامه در ذیحجه ۱۸۶ هـ امضاء و ترتیب و بر کعبه تعلیق گشت .<sup>۳</sup>

بموجب این سند که در دو نسخه بخط و امضای دو پسرش المامون و محمد نوشته شده بود ، خراسان در اقطاع مامون قرار گرفت ، و فرمانی از طرف هارون الرشید بنام تمام مسلمانان و اتباع مملکت عباسی صبح روز شنبه ۷ شب مانده از محرم ۱۸۶ هـ بدین مضمون صادر گشت و صد هزار درهم بدو بخشید .

در خلال این احوال علی بن عیسی در خراسان فشار شدیدی را بر مردم فرا آورد ، و در جمع اموال شخصی و غارت رعایا افراط کرد ، و شکایات مردم خراسان بدر بار بغداد رسید ، و بر عزلش متفق شدند<sup>۴</sup> ، ولی این امر بسبب کشتار برمکیان در بغداد و تاختن های هولناک حمزه که در خراسان ادامه داشت ، تا سه سال دیگر به تعویق افتاد . و علی در خراسان با حملات حمزه مقاومت میکرد . در محرم سال ۱۸۶ هـ سیف بن عثمان طارابی بحیث فرمانفرمای حربی و قضائی ، و حصین بن محمد القوسی بر خراج سیستان مقرر شدند ، ایشان حاکم

۱ - طبری ۴۷۲/۶

۲ رخیار خج عرب سرزمین وادی ارغنداب و قندهار کنونی است ، و مقصد از دور خج دو طرف دویای ارغنداب باشد .

۳ - طبری ۴۷۶/۶ تاریخ یعقوبی ۴۱۶/۲ بجمد .

۴ - طبری ۴۸۳/۶

سابق حفص بن عمر ترکه را بکشتند، و چنانچه گذشت در ربیع الاول ۱۸۷ هـ بجای ایشان عبدالله بن عباس نسفی سپهسالار خراسان را به سیستان فرستادند، و در شوال ۱۸۸ هـ چون باز سیستان از طرف خراسان مورد حمله حمزه قرار گرفت، او همه عمال دوات عباسی را در لشکرگاه زرنج بکشت، و بدر شهر با عیسی بن علی جنگی کرد، و سپاهدار او عفان بن محمد نیز درین گیرودار کشته شد، ولی حمزه باز از سیستان بسوی خراسان روی بر تافت، و چون در نشاپور از قوای علی بن عیسی شکست دید، پس در ذی قعدة ۱۸۹ هـ به حواشی سیستان آمد.

در آخر علی بن عیسی از تاختن های حمزه به ستوه آمد، و بدر بار بغداد نامه بی فرستاد، که مردی از خوارج سیستان برخاسته است و بخراسان و کرمان تاختن ها همی کند، و همه عمال این سه ناحیت را بکشت، و دخل برخاست و یکدرم و یک حبه از خراسان و سیستان و کرمان بدست نمی آید.<sup>۱</sup>

چون این نامه بدر بار بغداد رسید، و اهمیت تاختن های حمزه و کسر کلی عایدات و مالیات دولت از سه ولایت مهم خراسان - سیستان - کرمان به ثبوت پیوست هارون الرشید خلیفه بفکر چاره کار افتاد.

درینوقت قوای حمزه به سی هزار سوار میرسید، و آنرا بردسته های پنجصدی بخش کرده بود، و شرکت و قوت تمام داشت، و دسته های تازنده را به رسومی فرستاد، و خود وی هیچ جای بیش از یکروز مقام نکردی<sup>۲</sup>

باری هارون الرشید بفکر اوضاع پریشان و پر آشوب خراسان افتاد، و خودش بهری (تهران کنونی) در سنه ۱۸۹ هـ سفری کرد، و چون تاخت و تاراج والی خود علی بن عیسی را دید، در ماه جمادی الاولی هیئتی از قضات را به محاسبه و تعیین اموال علی گماشت، و فرمانده نگهبانان خود (صاحب حرس) هر ثمه بن

۱- تاریخ سیستان ۱۶۰

۲- همین کتاب ۱۶۰

اعین را بحیث والی آینده خراسان معین کرد، و هیئت تفتیش وقاضیان در سنه ۱۹۱ هـ دارائی علی را هشتاد ملیون درهم شمردند، درحالیکه سی ملیون درهم راعیسی پسر علی دریکی از باغهای خانه خود در بلخ نهفته بود، و هنگامیکه امر مصادره این اموال هنگفت داده شد، آنرا بوسیله یک هزار و پانصد اشتر به جرجان بحضور هارون الرشید حمل کردند.<sup>۱</sup>

بهر صورت شکایت خراسان از اوضاع علی به نهایت رسید، و بقول طبری چون او حسین بن مصعب (یکی از رجال بزرگک پوشنگک) را ناسزا گفت، و ملحد بن ملحدش خطاب، و بمرگش تهدید کرد، حسین هم شکایت را بدر بارخلافت برد، و در آخر هارون خلیفه آنقدر بر علی برافشفت، که فرمان خشم آگینی را بقلم خود در عزلش نوشت و او را روسپی زاده گفت.<sup>۲</sup>

بدین ترتیب علی بن عیسی از خراسان معزول و جای او را در سنه ۱۹۱ هـ هرثمه گرفت، و بمر و آمد، و علی را به حضور هارون فرستاد، و خلیفه در ماه صفر ۱۹۳ هـ از جرجان به طوس آمد، و پسر خود مامون را به مرو فرستاد، و چون بیمار بود، در نصف شب شنبه ۳ جمادی الاخری (۱۹۳ هـ) در طوس بمرد، و در همین شهر در ده کده سنا باد (مشهد ما بعد) مدفون گردید.

مقصد از آمدن خلیفه هارون الرشید به طوس این بود، که تا از نزدیک اوضاع مشوش خراسان را مطالعه نماید، و به چاره کار حمزه سردار تا زنده و دلیر سیستانی بپردازد، درین اوقات هرثمه بن اعین از طرف خود سیف بن عثمان طارابی را بر سیستان گماشت، ولی این شخص از بیم حمزه به زرنج نیامد، و بفرار و بگریختن رفت. از آنجا لشکری فراهم آورد، و ابو العریان عیار سیستانی را هم با خود یار گردانید. که سرهنگی جنگی بود، ایشان در سنه ۱۹۲ هـ در سیستان با محمد بن حنین جنگ کردند، ولی هزیمت دیدند، و بعد ازین چون صالح حماد به حرب خوارج برآمد، او هم بالشکریانش کشته شد، و سیف بن عثمان والی سیستان هم

۱ - طبری ۶/۱۲۵

۲ - طبری ۶/۱۴۵



درگذشت، و اوضاع سیستان همانطور پر آشوب ماند.<sup>۱</sup>

### نامه نوی شش خلیفه هارون به حمزه و جواب آن

هارون الرشید چون به خراسان رسید، چند ماه قبل پیش از مرگش به حمزه نامه‌ی نوشت، این نامه بقلم دبیر دربارش اسمعیل بن صبیح روز جمعه ۲۲ صفر ۱۹۳ هجری نوشته شده و عین مضمون تازی آن در تاریخ سیستان (صفحه ۱۶۲ بعد) منقولست. چون این دو نامه در تاریخ کشور ما اهمیت بسزایی دارد، در اینجا اولاً ترجمه فارسی آنها می‌آوریم، و بعد از آن نتایج تاریخی را از آن استنتاج میکنیم:

ترجمه نامه هارون الرشید:

« بسم الله الرحمن الرحيم . از طرف بنده خدا هارون امیرالمومنین به حمزه بن عبدالله .

سلام بر تو، خدایی را که جز او خدای دیگری نیست می‌ستایم، و درود باد بر بنده و فرستاده او - محمد صلی الله علیه .

اما بعد: خداوند تبارک و تعالی محمد نبی خود را به تمام مردم بشیروند پذیرفستاد، که به اذن خداوندی مردم را به حضرتش دعوت نماید، او مانند چراغ روشن است، که مطیعان را به بهشت مژده میدهد، و سرکشان را به دوزخ می‌ترساند .

خداوند کریم بر رسول خود کتاب عزیزی را نازل فرمود، که در آن روایات و وفرايض و حدود و شرایع دین خود را روشن ساخت، و محمد هم پیام خداوندی را بمارسانید، و امت خود را نصیحت فرمود، و راه‌های نیکو را نشان داد، که در بین امت او اکنون اختلافی در نماز و اوقات آن و در حج و فرائض و حدود نیست. خداوند اطاعت پیامبر را بر بندگان خود واجب گردانید، و اطاعتش را مقرون به اطاعت خود خواند. و اگر کسی گردن به او نهد گویا گردن بخدا نهاد، و اگر سرکشی کند از خدا سرکشی کرده باشد. چون خداوند حجت خود را بر مردم بوسیله وئی تکمیل کرد، او را نزد خود خواست و کتاب خدا و سنت را که موجب رضای الهی

وفوز و نجات عامل، و هلاك و تباهی مخالف است در بین امت باقی گذاشت .  
پس امیرالمومنین هم ترابه کتاب الله و سنت رسولش میخواند، که به امرش  
گردن نهی، و از سرکشی بپرهیزی! چون بین تو و کارداران امیرالمومنین در خراسان  
و سیستان و فارس و کرمان جنگها روی داده، و خونها بریخته، بنا بران امیرالمومنین  
برای خیر و بهبود و سلامت و عافیت و طمأنینت تو و یاران شما چنان مناسب دید،  
که همه شما بابرادران مسلمان خود بیامیزید، و نصیبی از اموال غنیمت و صدقات  
و حق و عدالت داشته باشید، و خون شما بناحق نریزد .

و اینست که از گناهان سابق و خونریزیها و غارت های مالی که در جنگهای شما  
با عمل امیرالمومنین روی داده میگردد و آنرا عفو میکند .

پس صلاح شما درینست که به امیرالمومنین اطاعت کنید، و از احسانش  
برخوردار شوید، اکنون که او نزدیک بلاد رسیده و در پهلویت نزول کرده  
خون و خواسته و تنت را امان میدهد، و از تمام گناهان و خونریزیها و غارت های  
مالی کلی و جزوی که بوسیله تو یا یارانت روی داده میگردد، و هرچه درین  
جنگها برده اید از ان شماست .

اگر در گروه مسلمانان درایی، و فرمان ببری و از گناهان گذشته تائب شوی  
و به امیرالمومنین و ولی عهدانش گردن فرو نهی، و بعد ازین از تجاوز و غارت  
بپرهیزی و امان او را بپذیری، و پیش او بیایی، پس در عهد خدا، و ذمت امیرالمومنین  
و ذمت گذشتگان او خواهی بود، و با یاران خود امان خواهی یافت، و خون و  
مال شما و آنچه در جنگها بدست آورده اید، همه محفوظ خواهد بود .

پس پند امیرالمومنین را بپذیر، و از حسن نظرش که بتو و یارانت دارد بهره بی  
بگیر، و بدان که این کار در حال و آینده برای تان سودمند خواهد بود .  
بر احسان و افضالیکه بر تو روا داشته اعتماد کن، و به وفای عهدش مأمون باش!  
و با فرستاده امیرالمومنین بحضورش بیا!

والا اگر امان او را نپذیری، و نیایی پس این امان نامه و فرستاده امیرالمومنین

را بزودی باز فرست، و ایشانرا نزدت درنگی نخواهد بود انشاء الله .  
 خداوند شاهد باد که امیرالمومنین عذرت پذیرفت، و حجت خود را بر تو ختم  
 کرد، و کفی بالله شهیداً والسلام علیک ورحمة الله وبرکاته . و کتب اسمعیل بن صبیح  
 مولی امیرالمومنین یوم الجمعہ لثمان بقین من صفر سنه ثلث و تسعین و مائه والحمد لله  
 و صلواته علی رسولہ محمد و آلہ اجمعین ۱

### جواب کردن حمزه بن عبد الله

«بسم الله الرحمن الرحيم . از طرف بنده خدا حمزه امیرالمومنین .

سلام باد بر دوستان خدا .

اما بعد : خداوند تبارک و تعالی آدم را برگزید (صلی الله علیه) ز اورا مکرم  
 گردانید، و ذریه اش را از و آفرید، و امانت خود را بدو سپرد، و شناسایی ربوبیت  
 و طاعت خود را بر ایشان واجب داشت، انبیاء و رسولان خود را بدیشان فرستاد،  
 و کتب خود را نازل و دین خود را روشن کرد .

این انبیاء در تمام امم بر منہاج واحد و شرایع مختلف در پی یکدیگر برانگیخته  
 شدند، و واپسین ایشان گذشتگان را تصدیق کرد، و بدین طریق قرنها گذشت،  
 و امت ها به طاعت خدا و تصدیق رسل راه بردند، تا که خداوند محمدا را در زمان  
 فقرت بفرستاد، و اورا در نزدیکی روز جزا رحمت عالم و خاتم انبیاء و مصدق ایشان  
 قرارداد . و برو فرقانی را نازل فرمود که بر کتب دیگر ناسخ و غالب است .

این پیامبر خدا به کتاب الهی اقتدا کرد، و در جهاد با اعداء و دعوت به دین خدا  
 و نصیحت به امت، بر امر خدا فرارفت، و خدا دین خود را برایش کامل گردانید،  
 و حجت خود را بدو رسانید، و در زمین اورا تمکین فرمود، و کرامت و فضیلتش  
 بخشید، تا که بالاخر اورا بعیرانید، و نبوت خود را برو ختم کرد، و وحی  
 برداشت . اما برای امت او کتاب الله و سنت را باقی گذاشت، و حلال و حرام  
 و سنن و فرایض و محکم و متشابہ و امثال و ثواب اهل طاعت، و عقاب اهل معصیت

رادران روشن ساخت که دوستان خدا بعد از پیامبرش بدان تمسک جویند و پیروی نمایند . و خداوند هم در مقابل دشمنان یا ورودمدگارا ایشانست . و همواره اسلام و مسلمانان از نعمت های خداوندی برخوردارند ، و در خلافت ابی بکر و عمر (رض) و آغاز خلافت عثمانی دروازه های رحمت خدا بریشان کشوده بود .

مگر چون درین اوقات مردم به دنیای فریبنده گرویدند و با کتاب الله و سنت پیامبرخلاف کردند ، ازین رو دربین امت بجای ائتلاف نفاق افتاد ، و جمعیت ایشان تفرقه دید ، اما خداوند به مومنان در امور اختلافیه ایشان بسوی حق رهنمائی فرمود ، و کسانی را که از کتاب الله و سنت پیامبر روی برتافتند گمراه گردانید ، ولی به نگهداران حق خدا و دین و کتابش رهنمائی فرمود ، که همواره بر جاده هدایت باشند ، و جمعی از باطل پرستان امت بوسیله اهل حق مقهور گردند .

اینست که دربین مسلمانان فرقه ها پدید آمدند ، و باین وضع اسلام و اهل آن تاروز جزا زیان خواهند دید ، و اگر برین گمراهی ها فراهم آیند ، هر آینه روز جزا بریشان تلخ تر خواهد بود . و من از نادانی و گمراهی و ماندن در گروه اشرار به خدا پناه همی جویم .

نامه بی را که دران مرابه کتاب الله و سنت پیامبر باز خوانده بودی رسید ، و دران از پیکارهای من با کارداران خودت درخراسان و ناحیت های آن هم ذکر کرده ام ، و از عفو و امان و احسان خود هم نگاشته بودی ، که اگر ما آنرا بپذیریم و فرمان

بریم ، هر آینه از بخشایشت برخوردار خواهیم بود .

چون تمام مقاصد نامه ات فهمیده شد اکنون گویم :

که کتاب الله را پذیرفته ام و از آن تخلفی را جایز نمیدانم ، و جز آن حکمی را نمی شناسم ، و مردم را هم بدان بازخوانم . و خدای را سپاس گذارم ، که مرا بدین خود شناسائی داد ، و راه راست را بمن باز نمود . تا مردم را به کتاب محکم و طاعتش بخوانم . و درین راه با کسانی که خلاف آن کنند ، جهاد نمایم ، و الله المبین و الموفق و لا حول و لا قوة الا بالله العظیم .

اما آنچه درباره جنگهای من باعمال خود نوشته بودی، این پیکارهای من مبنی برین نیست، که برای شاه باتونزاع کنم، و یارغبنتی بدنیا باشد، و نمی خواهم که ازین راه جاه و جلالی بدست آورم، و باوجودیکه سوء کردار کاردارانت بر تمام مردم آشکارا بوده و از خونریزی و اباحت اموال و فواحش ممنوعه خداوندی دریغ نداشته اند، بازهم من اجازه نداده ام که مردم بریشان بشورند، و ابتداء به بغی نمایند. و گمان ندارم که این حالت بد کارداران خراسان و سیستان و فارس و کرمان بر تو پوشیده باشد، و بنا برین از تطویل آن میگذرم.

اما درباره احسان و نظرت نسبت بمن باید گفت: اگر من از کسانی باشم که دنیا را برای عیش و نعمت عاجل آن میخواهند، و از اجل میگذرند، پس بجلال خدا پناه میجویم، که بهره و نصیب مرا چنین چیزی قرار ندهد. زیرا کسیکه دین را بدنیا بفروشد زیانکار است، و خیریکه نتیجه آن آتش است خیر نیست، و شریکه به بهشت برساند شرنبا شد.

اما در باب اموال غنیمت و صدقات چنین گویم، که بعد از عصر دو خایفه اول (رض) مسلمانان بهره خود را در عطا یا و ارزاق و صدقات از دست داده اند، و این اموال همواره از غیر موضع آن گرفته شده، و در غیر اهل آن صرف گردیده است. و الله حسیب خلقه.

اما آنچه مرا به امان و اطاعت خود فراخواندی، آیا برای مخلوقی امانی جزین بهتر باشد: که در روز فرع اکبر نجات یابد؟

باری به معاد خود و جائیکه بداند و میروی نظری انداز! که در آن هر عمل اندک را شماری باشد. آیا نمی بینی که این دنیا با کسانی که آنرا برگزیدند چه کرد؟ و چگونه ایشانرا تباه نمود؟ و هیچ چیزی از فراهم آوردن ایشان بدرد نخورد؟ و فقط اعمال آنها در گردنشان قلاوه ماند، در حالیکه در آنوقت ندامت و پشیمانی سودی نداشت، و زادی برای معاد خود جز حسرت و ندامت نداشتند.

من باخدای خود عهد کرده ام، که بقیام امرش بکوشم، و به فرمانبرداری

او مردم را دعوت کنم، و بادشمنانش تاجائی جهاد کنم، که سرم درین راه برود،  
و برین پیمان خود استوارم، و برای انجام عهد سخت ایستاده‌ام، قال الله تعالی:  
و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم .

از خدای خود خواهانم؛ که ما را به آنچه از کتابش میدانیم سودمند گرداند!  
و از احوال کسانی که دین خود را لبس داده‌اند نجات بخشد!

ما خدای تعالی را پروردگار خویش میدانیم .

اسلام را برای خود دین پسندیدیم .

محمد را پیامبر خدا میدانیم .

قرآن امام و حکم ماست .

خدای ما پروردگار آسمانها و زمین است، جز او خدایی را نمی‌شناسیم. هده سبیلی  
ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی ، و سبحان الله رب العالمین . و ما انا  
من المشرکین و لاحول و لا قوۃ الا بالله ، لاحکم الا الله ، یقضی الحق و هو خیر الفاصلین ،  
فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو ، علیه توکلت و هو رب العرش العظیم و صلی الله  
علی محمد النبی و علی جمیع المرسلین .<sup>۱</sup>

نگاه استنتاجی باین دو نامه :

این نامه‌ها از نظر تاریخ دارای مواد دلچسپ و خواندنی است، بقول مولف  
تاریخ سیستان حمزه فرستاده هارون رافیکوئی کرد، و بازگردانید، و چون خلیفه  
پاسخ او را استوار دید و دانست که بر مبادی خویش سخت قایمست بنا برین برای  
سرکوبی وی در جمادی الاخری (۱۹۳هـ) از گریان بطوس آمد که همد رینجا  
بمرد .

نامه هارون الرشید دارای لهجه مسامحت و مداراست، که اعمال خصمانه  
طرف خود را تماماً مورد عفو و بخشایش قرار میدهد و در صورت تسلیم او را  
به آینده نیکی امیدوار می‌سازد، و در عین حال وعده میدهد که از پول غنایم و

---

۱- تاریخ سیستان ۱۶۴ ترجمه فارسی آن از نویسنده این کتابست .

صدقات هم بهره ایشان داده خواهد شد .

هارون در نامه خود اطاعت حمزه را بخود، ودو نفر ولی عهدش پیشنهاد کرده و میخواهد طرف مقابل را به ایمان غلیظه مطمئن گرداند که از امان و احسان خلیفه خودش و یارانش بکلی برخوردار خواهند بود، و آنچه را در جنگها بدست آورده اند از ایشان نخواهند ستند .

امادر پاسخ نامه حمزه نکاتی است که :

۱- خود حمزه مدعی امارت مومنین است و بنا برین در مقابل خلیفه بغداد قرار دارد، و درین نامه هم خود را بنده خدا و امیرالمومنین خوانده و ربقه اطاعت خلیفه را از ذمت خود دور افکنده است .

۲- حمزه بر مبادی اسلامی کتاب الله و سنت نبوی سخت استوار است، و طرف مقابل را متجاوز از شریعت و کتاب الله میدانند، و بنا برین واجب الاطاعه هم نیست .

۳- لهجه نامه حمزه سخت خشن و درشت و استوار است، و ازان پدید می آید که حمزه بر مبادی خود در نهایت محکمی و استواری ایستاده است، و تهدید یا تطمیع نمیتواند او را ازان باز گرداند .

۴- حمزه به تفرقه ها و نفاق هائی که بعد از خلیفتین روی داده، بنظر حسرت می بیند، و اکنون فقط کتاب و سنت را مدار زندگی خویش می شمارد، و در راه دفاع ازان بهر گونه قربانی و جهاد و خونریزی حاضر است .

۵- حرکت حمزه مبنی بر تلاش دنیا و مادی و یابدست آوردن مقام شاهی و جاه آنی نیست، وی عاجل را بر آجل نمی گزیند، و بنا برین پیشنهاد اطاعت هارون را هم رد میکند .

۶- حمزه در امور دین و معرفت کتاب الله دارای بصیرت است، که در روشنی آن میتواند مبادی خود را پیش برد .

۷- حمزه علت اساسی حرکت خود را دفاع از ظلم و ستم میدانند، و در نامه خود تصریح میکند، که کارداران خلافت در خراسان و پارس و سیستان و کرمان

دست به خو نریزی و اباحت اموال مردم و فواحش زده اند، و بنا برین مردم حق دارند که شرایشانرا از خود دفع و برای این مقصد قیام نمایند .

۸- حمزه نظر نیک و احسان خلیفه را با امان و پیمانش رد مینماید ، زیرا وی برای جلب زاد دنیوی قیام نکرده ، و دین را بدینا نسی فروشد .

۹- هارون حمزه را به نصیب او و یارانش در غنائم و صدقات و ارزاق امیدواری داده ، ولی حمزه بر اساس اینکار اعتراض دارد و گوید که این اموال با ستمگاری از کسانی گرفته میشود ، که نباید این مالیات سنگین بدوش ایشان باشد . و پس ازین تحصیل ناروا به مدارکی صرف میگردد ، که یکی هم جایز و معقول نیست .

۱۰- از مضمون نامه پدیدار است که حمزه دارای عقاید کفر و زندقه نبوده ، و تبعه او هم مردان عفیف و مجاهدی بوده اند . زیرا هدف او درین نامه جز حکم خدا و سنت پیامبر و تقدیس الوهیت و جهاد درین راه چیز دیگری نیست .

حمزه با چنین مبادی برای دفع ستم با هارون الرشید میجنگید ، چون هارون بطوس آمد ، و لشکر آورد ، بقول مولف تا ریخ سیستان ، حمزه کارهای حرب بساخت ، و بیشتر مردم که بروجع شده بودند ، کابین زنان بدادند ، و وصیتها بکردند ، و کفن ها اندر پوشیدند ، و سی هزار سوار مسلح همه زهاد و قرآن خوان برفتند . ۱

بدینطور حمزه پیروان مطیع و فرمانبردار جنگی داشت که او را امام و امیر المومنین دانستندی ، و ماروحیه این مردم را در مقابل سلطه عباسیان و تأثیر منفی نامه نرم و مسامحت آلود خلیفه هارون الرشید را ازین ابیات عربی که یکی از ایشان منظوم داشته ، دریافته میتوانیم که گفت :

اظن هرو نواشیاعه	انا نبيع الحق بالباطل
نمق فی قرطاسه اسطر آ	اجهل به من کاتب جاهل
خشن فی بعض و فی بعضه	لین کفعل اللاعب الهازل



ملکاً و شیکاً غیر ماطل	يعرض سلطاناً علی حمزة
الاجلة ، با لعا جل الزایل	ولم یکن حمزة ممن یبیع
یقیم صعرا لاعوج المائل	هو الامام المرتضی والذی
لیس بمخلاف ولا ماطل <sup>۱</sup>	والصادق الوعد اذا ما وائی

« هارون و همراهان او پنداشتند که ما حق را به باطل خواهیم فروخت ، وی بوسیله کتاب نادان چند سظری را در نامه خود نوشت که برخی ازان درشت و بعضی هم نرم بود ، و درین مورد کردارش به بازی گرمسخره‌یی می ماند .

وی به حمزه نیروی سلطنت سریع الزوال خو در او نمود ، درحالیکه حمزه ازان کسانی نیست که آینده را به عاجل زوال پذیری سودا کند. وی امام پسندیده ایست که کج روی هر کجرو گمراه را براستی بازگرداند ، و بر پیمان خود ایستاده و راستکار است . »

بهر حال حمزه و پیروانش با چنین روحیه قوی و زننده در حدود سی هزار سوار به مقابلهت هارون به نزدیک های نشا بور آمدند ، ولی چون شنیدند که هارون در گذشت ، و سپاه او هم به بغداد بازگشت ، مقابلی پیش روی خود ندیدند ، و آزار رعایا و مردم عامه را هم در نظر نداشتند ، و بنا بران حمزه با قوای خویش روی بفتح مرزهای سندو هند آورد ، و پنج هزار سوار خود را در دسته های پانصدی در خراسان و سیستان و پارس و کرمان گماشت ، و بایشان امر داد که :

« مکنذارید که این ظالمان برضعفاء جور کنند ، و حدیث این

لشکر هاء (خلیفه) خود بدانجا رسد که ایشان بر یکدیگر خر و ج

کنند و ما اندر میا نه نیایم تا ایشان بسیار از یکدیگر تباه کنند»<sup>۲</sup>

این بود موقف حمزه که حرکتش برای دفع ستم از مردم بود ، و پیروان پرهیزگار قرآن خوان خود را هم حتی المقدور از جنگ باز می داشت .

۱- تاریخ سیستان ۱۶۸

۲- تاریخ سیستان ۱۶۹

باری حمزه کشور خود را به سه بهره بر پسران خویش قسمت کرد و بعد از جنگهای فراوان که در مرزهای سند و هند کرد، از راه مکران به سیستان باز گشت<sup>۱</sup> درینوقت حمزه با زدر خراسان جمعیتی بهم رسانید، و کار داران هرات و سیستانش اموالی را پیش او فرستادند، تا که در سنه ۱۹۴ هـ عبدالرحمن نسابوری بمدد بیست هزار لشکر با او مقابل شد، در حالیکه لشکریان حمزه فقط شش هزار نفر بودند، در جنگ سختی که بین فریقین روی داد، بیشتر از مردمان حمزه کشته شدند، و خودش از سیستان به طرف هرات باز نشست<sup>۲</sup>

اما باز ماندگان حمزه در سیستان بسالاری بو عقیل باقی و یک نیمه مردم سیستان با ایشان بودند، چون در ذی قعدة (۱۹۴ هـ) مامون خلیفه، امارت سیستان را به فتح بن حجاج داد، او در شوال ۱۹۵ هـ با پیروان بو عقیل در آویخت، ولی علی بن ابی علی سپه سالار فتح شکست خورد، و بشهر زرنج پناه جست، و یاران وی بیشتر کشته شدند. و چند سال بعد پس از رجب (۱۹۹ هـ) مردی از خواش سیستان که نامش حرب بن عبیده بود، در بست بیرون آمد، و مردم بسیار با او جمع شدند. چون اشعث بن محمد بن اشعث حکمران سیستان از طرف مامون بمقابلش برآمد، حرب بهزیمت برفت، و اشعث او را تعاقب نمود، ولی حرب باز گشت و جنگی سخت کرد، تا که اشعث راعقب نشانند، و بسا از لشکریانش کشته شدند، و بنه و مال و ستور ایشان بدست حرب افتاد، و بدان قوی گشت، و اشعث از تاختهای حرب به حصار بست پنا هید، ولی حرب او را بدست آورد، و بند بر نهاد، و حمدویه بن اشعث عجلی را که در سیستان برخاسته بود، نیز از بین برد، و این حوادث تا آخر (۱۹۹ هـ) در سیستان روی داد، و حرب بقوه سی هزار سوار و پیاده بر تمام حریفان خود چیره شد.

درینوقت از طرف خلیفه بغداد در سیستان لیث بن فضل حکم میراند، ولی با حرب یارای مقابلت نداشت، چون در اواسط سال ۲۰۰ هـ حمزه از راه مکران

۱- تاریخ سیستان ۱۷۰

۲- وین الاخبار ۸۰- الف، و التکامل ۸۳/۶

به سیستان آمد، لیث بدو توصل جست، و نامه فرستاد، که تو غزو هاء بزرگت کردی،  
 و خواهم که با تو مخالفت کنیم، و استعانت خواهیم، که شر حرب را از مسلمانان  
 دفع کنی، که او را سلاح و شرکت قوی گشتست. حمزه این ایلاف حکمران  
 عباسی را پذیرفت، و بجنگت حرب و لشکر یانش کمر بست، و در یک میدان بیست  
 و اند هزار مرد از یاران حرب را بکشت، و تا چار سال که لیث در سیستان حاکم  
 بود، او را با حمزه و یارانش صلح بود<sup>۱</sup>

درین هنگام سیاست حمزه این بود، که از مردم مظلوم دفع ستم نماید،  
 و نگذارد که کارداران بغداد از ایشان اضافه ستانی کنند، و چون در شوال  
 (۲۰۴هـ) اعین بن هرثمه و بعد از او در رمضان (۲۰۵هـ) عبدالحمید بن شیب بر سیستان  
 حکمران شدند، یاران حمزه آنقدر بر امور اینجا دست یافته بودند، که از انجا  
 جز طعام و نفقه به گماشتگان خلافت حاصل نشدی، و بقول مولف تاریخ سیستان:

«دیگر خوارج فرو گرفته بودند، خود چیزی نستاندی، اما کسی  
 را نگذاشتندی که چیزی ستدی، و دایم به غورو هند و سند  
 تاختنها همی بردندی، و مردم سیستان را همی نیا زردندی،  
 مگر سپاه می اگر برایشان حرب کردی، و بناختن ایشان شدی  
 بکشتندی»<sup>۲</sup>

حمزه در اطراف سیستان قیام داشت، و حکمرانان عربی در مقابل یکدیگر  
 از قوه اش استمداد میکردند، چنانچه در جمادی الاخری (۲۰۸هـ) معدل بن حصبین  
 (یا حصبین) بفراه آمد، و از حمزه سپاه خواست، و همه سواد سیستان را بدست  
 آورد، و بعد ازین در جمادی الاولى (۲۱۳هـ) احمد بن طاهر به شهر زرنج آمد،  
 ولی یاران حمزه با او حربی سخت کردند و او را اندر شهر نگذاشتند.<sup>۳</sup>

۱- تاریخ سیستان ۱۷۶

۲- همین کتاب ۱۷۷

۳- همین کتاب ۱۷۹

## پهنائی سلطه حمزه تا گردیز و بنای آن :

حمزه مرد سیاسی و پیشوای مردم خراسان و سیستان، سلطه خود تا ارخند و غزنه و کابل و گردیز پهنائی داده بود، اودربین کوهسار افغان مقری را برای پیروان خود ساخت، که شهر گردیز باشد<sup>۱</sup>

این قول مولف نامعلوم تاریخ سیستان می‌رساند، که سلطه حمزه تا حواشی دامنه‌های سپین غر و کوه سلیمان رسیده بود، و شاید گردیز قبل از وهم وجود داشت، و چنانچه در فصل اول این کتاب خواندیم، محل حکمرانی دودمان قدیم لویکان بود. و مقصد از بنای حمزه در گردیز این باشد، که حصار آنرا تعمیر کرده باشد. این شهر در اواسط قرن چهارم هجری بر حد میان غزنه و هند و ستان بر سر تلی نهاده و دارای حصار استواری بود، که سه باره داشت و مردمان او خوارج بودند<sup>۲</sup>

ازین اشاره مولف نامعلوم حد و العالم (۳۷۲ هـ) نیز بر می‌آید، که یک قرن بعد از حمزه هم پیروان اودر گردیز قرار داشتند.

### شخصیت و وفات حمزه

حمزه یکی از رجال بسیار معروف و جنگی و داهی و مجاهد سیستان بود، او به عقاید اوایل دوره اسلامی و به کتاب و سنت سخت گرویدگی داشت، و با کسانی که از ان صراط مستقیم میل و انحراف میکردند مخالف بود، و عندالضروره هنگامیکه مورد حمله مخالفان واقع می‌شد، دست بسلاح می‌برد و سخت می‌جنگید، ولی در عین این حال از مردم آزاری و اضافه ستانی احتراز میکرد و نمی‌گذاشت که عمال دربار بغداد از خراسان اموال هنگفت ببرند.

حمزه خودش را امیرالمومنین گفتی، و بنا برین سلطه و امارت و خلافت عباسیان بغداد را قبول نداشتی، و اودر سیستان و خراسان یک نوع حکومت سیاری را

۱ - تاریخ سیستان ۲۴

۲ - حد و العالم ۴۵

ساخته بود، که در یکجا قیام نکردی، و همواره سپاهیان و یاران خود را به جهاد باغیردین مشغول داشتی، و اگر گاهی با مسلمانان جنگیدی بغرض دفاع بود. از امیر حمزه و جنگ های او در اذهان مردم داستانهای شگفت آوری باقی ماند، و او را یکی از پهلوانان نیرومند شمردند، و مظهر نیروی خارق العاده بی گریه، که در عصر قبل از اسلام مثلاً رستم دارای آن بود، و باید گفت که حمزه یکتن رستم عصر اسلام است، و برای اسلام چنان باشدت می جنگید، که رستم در آن عصر برای حفظ نیرو و آبروی شاهنشاهی جنگیده بود.

مولفان ما بعد در زبان فارسی را جمع به امیر حمزه داستانها نوشتند، و قصه ها پرداختند، و برخی او را با حضرت حمزه عم پیامبر (ص) خلط و اشتباه کردند. و اکنون ما کتا بهای قطوری را درین داستانها داریم که عوام از خواندن و شنیدن آن حظ برند و شهرت یافته اند.

در بین علمای عقاید ملل و نحل نیز حمزه شهرتی یافته و حتی فرقه خاصی را از خوارج «حمزیه» نامیده اند، که محمد شهرستانی این طایفه را اصحاب حمزه بن اذک و از فرق عجارده خوارج شمرده و گوید که: «حمزیه با میمونیه در قدر موافقت و دیگر بدعتها، الا در اطفال مخالفان ایشان و اطفال مشرکان، زیرا تمام گویند در دوزخند. و حمزه از اصحاب حصین بن رقاد بود، که در سجستان خروج کرد از اهل اوق، و خلف خارجی مخالفت او کرد در قول بقدر و استحقاق ریاست. و هر یک از اندیگر تبری گزیدند، و حمزه دو امام در یک عصر جایز میدارد، که مادام مجتمع الکلمه نباشند و به انتقاد اعدا قیام نکنند... خلفیه با حمزیه مخالفت کردند در قول بقدر، و شر و خیر را اضافه کردند بکبریاء الهی: و درین سخن با اهل سنت موافقتند. حمزیه گفتند ایشان را در اقوال مناقضه ظاهر است...» ۱

مورخان عربی را در وفات حمزه اشتباه روی داده و طبری از تعیین آن خاموش

۱- الملل والنحل ترجمه فارسی افضل اصفهانی ۹۵ طبع تهران ۱۳۳۵ ش

است، و آخرین خبری که از میدهد در حوادث (۱۸۵ هـ) است که عیسی بن علی بن عیسی ده هزار نفر از یاران حمزه را کشته بود، و درین موقع طبری گوید: «وفیها عاث حمزة الشاری ببادغیس» غالباً این کلمه (عاث) را که در عربی به معنی حیرت و سرگشتگی است<sup>۱</sup> برخی مورخان آنرا مات خوانده باشند. چنانچه احمد بن واضح یعقوبی در امارت علی بن عیسی بن ماهان گوید: که حمزه شاری در بادغیس برو برآمد، و علی او را هزیمت داد، و تعقیب نمود تا که بکابل رسید و او را بکشت<sup>۲</sup>

اگر ما این قول یعقوبی را قبول کنیم، پس باید حمزه در بین ۱۸۰-۱۹۰ هـ که ایام حکمرانی علی بن عیسی در خراسانست قتل شده باشد، درحالیکه ابن اثیر در ذیل حوادث (۱۹۲ هـ) از جنگ حمزه و عبدالرحمن نشابوری خبر میدهد، و تصریح میکند که در (۱۹۴ هـ) حمزه بهرات بود<sup>۳</sup> و طوریکه گذشت نامه هارون الرشید در سال (۱۹۳ هـ) بنام حمزه نوشته شده، و در همین اوقات زنده و تازه و جنگنده بود. اما تاریخ وفات حمزه (۲۱۳ هـ) است که گردیزی دران باره گوید:

«بهرات بشد و غازیان بر اثر او بشدند، آخر او را بکشتند، اندر شهر سنه ثلث عشر و ما تین»<sup>۴</sup>

نویسنده نا معلوم تاریخ سیستان مرگ او را به تعبیر فرمان یافت آورده که ظاهراً مرگ طبیعی است نه قتل، وی جزویات این تاریخ را چنین می نویسد:

«و حمزه خارجی روز آدینه دوازده روز گذشته از جمادی الاخری سنه ثلث عشر و مائتی ببهیش (۲) فرمان یافت»<sup>۵</sup>.

۱- طبری ۴/۲۷۲

۲- منتهی الارب ۳/۲۰۸

۳- البلدان ۶۴

۴- الکامل ۶/۸۳

۵- زمین الاخبار ورق ۸۰ - الف

۶- تاریخ سیستان ۱۸۰

باری مادرین باره قول مولف تاریخ سیستان را که خودش سیستانی و «ادری  
بما فی بیته» است سند میدانیم، ولی متأسفانه جای مرگ حمزه در نسخه واحد  
خطی این کتاب مغشوش بود، که دو حرف اول آن نقطه ندارد، و ممکن است  
آنها بنهیش خواند، که اکنون نیش و غورک بین قندهار و زمین داور در کوهسار  
شمال غربی قندهار و نشیب کوهستان جنوبی غور افتاده است.

پیروان حمزه روز وفاتش ابو اسحاق ابراهیم بن عمیر الجاشنی را که مردی  
نیکو دل بود، به امارت خویش پذیرفتند، ولی چون این مردم دساتیر حمزه را  
در منع غارت کردن اهل تهلیل مرعی نداشتند، ابراهیم از امارت ایشان  
سرباز زد، و بزره رفت، و در بین سیستانی پنهان شد، و بجایش در جمادی الاخری  
(۵۲۱۵هـ) با ابو عوف بن عبدالرحمن بیعت کردند<sup>۱</sup> و این ابو عوف از مردم قریه  
کرنک سیستان بود که عرب آنها را رنج گویند<sup>۲</sup>

باری مقاومتها و پیکارهای خوارج بعد ازین هم در خراسان ادامه داشت که  
در حوادث عصر طاهریان به بقایای آن اشارت خواهد رفت.

### بیعت با امام علی بن موسی رضا و وفاتش

بعد از مرگ هارون، بین پسرانش مامون و امین بر سر تاج شاهی نزاع افتاد،  
مامون در خراسان و امین در بغداد از مردم بیعت گرفت، تا که با لاخر طاهر  
پوشنگی از خراسان حرکت کرده و مملکت را تا بغداد برای مامون گرفت، و در سنه  
(۵۱۹۸هـ) پایتخت بغداد را بدست آورد، و امین را بکشت و سر او را پیش مامون فرستاد.  
چون مامون از آن طرف مطمئن گردید، در خراسان باقی ماند، و برای اینکه  
جنب رضای طرفداران آل علی (رض) را کرده، و از شورش های پی در پی  
جلوگیری نموده باشد، حضرت علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب  
را که از نخبه خاندان رسالت بود، ولی عهد و خلیفه مسلمانان بعد از درگذشت

۱- تاریخ سیستان ۱۸۰

۲- حاشیه مرحوم بهار بر تاریخ سیستان ۱۸۰ بحواله یعقوبی :

خود معین کرد ، و از مردم برای او بنام « الرضی من آل محمد صلعم » بیعت گرفت ، و شعار سیاه لباس را به جامه های سبز تبدیل کرد ، و دختر خود ام حبیب را به امام علی بزنی داد ، و در اکرانش افزود ، ولی هنگامیکه مامون از سرخس به طوس باز گشت ، در سنه ( ۲۰۳ هـ ) و آخر ماه صفر امام موصوف بسبب خوردن انگور فراوان بصورت فجائی بمرد او یا بقولی بوسیله انگور مسموم و شهید گشت<sup>۲</sup> این امام نامور که در سنه ( ۱۴۸ هـ ) در مدینه بد نیا آمده بود ، در طوس نزد گوره - ارون ارشید مدفون گشت ، و اکنون این شهر را بیاد همین واقعه ( مشهد مقدس ) نامند .



---

۱ - طبری ۶ / ۱۲۹

۲ - الکامل ۶ / ۱۴۴



## ۱۱ - برمکیان بلخی

دودمان برمکیان بلخی از ارکان مهم دولت عباسیان ، و مثل فرهنگ و بانی حرکت علمی و مدنی اسلامی اند ، که در تاریخ افغانستان دوره اسلامی اهمیت بسزائی دارند ، و ما در چند صفحه بر سبیل اختصار کارنامه های این دودمان عظیم بلخی را که جزو تاریخ افغانستانند می آوریم :

نوبهار بلخ و سدانت آن :

در اعصار افسانوی که قبایل آریائی در وادیهای جنوب آمو نخستین بار ساکن می شدند ، پادشاهی که یما YIMA بن و یو نکهوت نامداشت ، و ما او را بنام جمشید یا جم می شناسیم ، از طرف خداوند اهوره مزدا ما مورگشت که در بلخی (بلخ) بنای نخستین مدنیت و عمران و آبادانی را گذارد .

در حدودش قرن قبل از میلاد ، حضرت زردشت درباره این بنای نخستین بشری در کتاب اوستا چنین گفت :

« اهوره مزدا به یما امر داد : تا واره را تعمیر کند ، که هر ضلع آن بطول یک میدان اسپ دوانی باشد ، و آتش درخشان و یک یک جوهره از گاو و گوسپند و سگ و پرندگان و غیره را در آن جای بدهد ، و تخم های درختان بلند و میوه های خوشبورا در آن پروراند . و آدمان کوز پشت و دیوانه و تنبل و بد خواه و دروغگو و کینه و روپیشه و خراب دندان و معیوب را در آن جای ندهد .

در واره باید آب روان به طول یک هاتره (تخمیناً یک میل) جاری باشد، و چمن های سرسبز و خرمنی را دارا باشد در بین این واره باید شش جا ده در حصه وسط کشیده شود، و سه جاده فرعی کوچکی هم در حصه های دیگر آن تمدید گردد، که جاده های کلان آن ظرفیت سکنا ی هزار مرد وزن را داشته، و در جاده های کوچک هم شش صد نفر بگنجند. این شهر باید دارای یک دروازه و یک کلکین باشد. یما امریزدان را بجای آورد، و واره را که امر شده بود، از گل بساخت، و در آنجا مسکنی را برای خود ساخت، که یک صحن و یک بالاخانه و دالانی داشت، و نسلهای انسان و حیوان و درختان و پرندگان را در آنجا پرورید.<sup>۱</sup>

باین گونه واره یمادر بخدی ساخته، و اساس اولین مدنیت گذاشته شد، و این واره بلخ پسانتر کانون آیین زردشت گردید، و یکی از فرزندان سه گانه زردشت که اورونت نره URVATAT - NARA نام داشت به تولای این معبد منصوب گردید، که او را متولی واره TEMPORAL LORD OF THE WARA گفتندی.<sup>۲</sup> کلمه واره که نام این بنای تاریخی و پسانتر پرستش گاه زردشتی بود، و غالباً یکی از قدیمترین معابد جهان بشمار میرود، در بین آریائیان باختر و هندی آتقدر شهرت کرد، که در اکثر السنه نژاد آریا ریشه دو انید. باین معنی که در زبان سنسکریت به معانی تقریبی و یا مجازی کلمات زیادی ازین ریشه موجود است، و WAR محوطه. جای، سنی گاه هندوان واریا VARA ربع یک شهر و مسکن طبقات مختلف واری صحن و احاطه در بار و باغ<sup>۳</sup> کلمات است که باین ریشه بره میگردد، و چند قرن بعدتر در عصر سلطه کیش بودا کلمه وهار ازین منبع نشأت

۱- و ندیداد فرگرد ۲ فقره ۲۱ تا ۳۴

۲- حاشیه دار مسقط بر صفحه ۲۱ و ۲۲

۳- قاموس هندی ۶۱

میکند، زیرا پس از ریعان آیین مزدیسنا، بخدی را دین بودا فرامیگیرد، و این معبد معروف زردشتی مرکز مهم بودائی می شود، که درینوقت واره اوستا نیز به وهار بودائی تحویل، و همین وهار به بهار تبدیل میگردد.<sup>۱</sup>

در فصل اول بااستناد مفاتیح العلوم خوارزمی نوشتیم، که مولفان قرون نخستین اسلامی بهار را بمعنی بتکده و پرستش گاه اصنام می شناختند، و نو بهار شکل فارسی همان نو و هاره بودائیت<sup>۱</sup> و هیون تسنگ ز ایرچینی که بتاریخ ۲۰ اپریل ۶۳۰ م = ۹ ه در بلخ بود، این معبد را بنام (نا و او بهار) کانون بودائی می شمارد<sup>۲</sup> و هنگامیکه فاتحان اسلامی در عصر امویان به سرزمین سندر سیدند، درینجا بسا معابد بودائی را بنام (نو و هار) یافتند<sup>۳</sup> که یکی ازان بنام نو بهار در پایتخت راجگان محلی آن (ارور = روهری کنونی) موجود بود، و هنگامیکه محمد بن قاسم فاتح اموی در (۵۹۵ ه) به حصار ارور درآمد، بقول علی بن حامد مولف تاریخ سند:

« جمله شهریان پیش بتخانه نو بهار آمدند؛ و سجده

میکردند و بیت زامی پرستیدند.<sup>۴</sup>»

باری نام (نو و هار هندی = نو بهار خراسانی) در اوائل ورود اسلام برای معابد بودائی در هند و افغانستان مروج بود، و نو بهار بلخ همان واره اوستائی است، که بعد از وراج کیش بودائی، و هار، و نو و هار، و نو بهار شد، نظامی راست:

بهار دل افروز در بلخ بود	کز و سرخ گل رادها ن تلخ بود
پری پیکرانی در و چون بهار	صنم خانها ئی چو خرم بهار

منصور رازی و فرخی نیز مفهوم بتکده را در بهار تصریح میکنند و گویند:

۱ - تملقات هند و عرب ۱۱۲

۲ - زاخاور دو مقدمه کتاب الهند ۳۱

۳ - دایرة المعارف اسلامی ۱ / ۶۶۴

۴ - حج نامه ۴۲ / ۴۴ / ۴۶

۵ - همین کتاب ۲۲۶

بهار بتا نیست و محراب خوبی بروی دلارام وز لفین دلبر (منصور)  
هنگام خزانست و چمن را بدر اندر نوزبت زرین هر سوی بهار بست (فرخی)  
امیر معزی باصرا حتی تمام تر نو بهار را بتخانه بر همن داند:

بهار جان کن از انروی بز مخانه خویش اگر چه خانه نوبهار بر همن است  
نام نوبهار تا این او اخر در بلخ زنده مانده، و در حدود (۶-۱۰ م) که شهر بلخ  
مسکون بود، شش دروازه داشت، و یکی از آن را دروازه نوبهار یا دروازه با به قو  
گفتندی<sup>۱</sup>

دقیقی در شهنامه خویش از عصر افسانوی قدیم صحبت داشته، و این نوبهار  
بلخ را جای یزدان پرستان داند و گوید:

چو گشتا سپ راداد لهر اسپ تخت فرو آمد از تخت و بر بست رخت  
بلخ گزین شد بران نوبهار که یزدان پرستان بدان روزگار  
مران خانه را داشتندی چندان که مر مکه را تازیان این زمان  
بدان خانه شد شاه یزدان پرست فرود آمد آنجا و هیکل بیست<sup>۲</sup>

بموجب قول دقیققی در عصر همین گشتا سپ، پیامبری بنام زردشت بیامد،  
و مجمر آتش مقدس را بیاورد، و دین بهی را رواج داد، و بت پرستی را از بین برد:

پدید آمد آن فرّه ایزدی برفت از دل بدسگالان بدی  
ره بت پرستی پراگنده شد بیزدان پرستی پر آگنده شد  
پراز نور ایزد بیدد خمها وز آلودگی پاک شد تخمها<sup>۳</sup>

ازین روایات قدیم دریافته می توانیم، که در نوبهار بلخ بت پرستی بود،  
و بعد از آن زردشت در آنجا مزدا پرستی و آتش مقدس را رواج داد، چون  
حیات بود این (۵۶۳-۴۸۳ ق م) است، و زردشت هم شش قرن قبل از میلاد  
گذشته، بنا بر آن باید گفت، که این بت پرستی آیین بودائی نبود، و شاید پرستش

۱- مزارات بلخ خطی ۵۵ از محمد صالح و رسجی

۲- شاهنامه فردوسی ۱۸۸/۳

۳- شاهنامه ۱۹۱/۳

مجسمه های ارباب انواع قدیم باشد .

ازین مطالعه چنین نتیجه باید گرفت : که نوبهار بلخ (۶) قرن قبل از میلاد پرستش گاه اهوره مزدا و آتش بود ، و بعد از آن در حدود قرن سوم قبل المیلاد آئین بودا با اینجا رسیده ، و نوبهار زردشتی بلخ به نواویهاره بودائی تبدیل گشته باشد ، زیرا از روی کتیبه های آشوکا (متوفی ۲۳۲ ق ، م ) که در ننگرهار و قندهار بدست آمده میدانیم که کیش بودائی درین اوقات در سرزمین افغانستان پهن شده بود ، و مورخ یونانی الکساندر پلی هیستور ALEXANDER - POLYHISTOR در حدود (۶۰ - ۸۰ ق ، م ) از شمنهای بلخ یاد میکند<sup>۱</sup>

چنین بنظر می آید ، که در عصر کوشانیان بزرگ و کنیشکا بعد از حدود ۱۰۰ م در مسئله دین تسامحی موجود بوده ، و آئین مزدیسنا و آتش پرستی توأم بادین بودائی در شهرهای افغانستان رواج داشته است . زیرا ما بینیم که در حدود ۱۶۰ م آتشکده سرخ کوتل بغلان بدست نوکو نرؤک کنارنگک ماریگک باز تعمیر و آتش مقدس در آن افروخته می شود (بسد کتیبه مکشوفه از آن معبد) و باز در حدود ۱۸۰ م مردی از همین خاندان ماریگک معبد بودائی را درخوات وردگک (بین کابل و غزنه) می سازد (قرار کتیبه خروشتی که ازخوات بدست آمده)<sup>۲</sup> و هیون تسنگک در سال ۶۳۰ م نووهار بلخ را مرکز بزرگک دیانت بودائی می شمارد .

بهر صورت نوبهار بلخ در اوائل اسلام ، معبد بودائی بود ، و سدانت آن به یک خاندان قدیم بلخ تعلق داشت ، که ایشانرا مورخان عرب برامکه گویند و یکی از شعرای عرب عمران ، نوبهار را از برمکیان داند و گوید :

اوحش النوبهار من بعد جعفر و لقد کان بالبرامک یعمر

«نوبهار پس از جعفر سهمگین ماند ، و همانا که بوسیله برمکیان معمور بود .»

۱- کتاب دین بودا طبع برلین ۱۹۰۶ تالیف وان کوبین زویت افلیگک .

۲- مادر زبان دری ۱۳۴

ذکر قدیمترین نام در دوره اسلامی و آثار مورخان عرب آمده، و در زمان قبل الاسلام ازان خبری نداریم. زیرا در سنه ۹ هجری یون تسنگ زایر چینی، بلخ و معبد نو بهار را دیدن کرده و اوضاع آنرا به تفصیل نوشته، و یکماه در آن جا بوده و با دونفر کاهن آن هم رابطه دوستی بهم رسانیده، ولی اواز دودمان برمک چیزی نمیگوید.

برمک:

ظاهراً برمک نام شخصی معین نیست، بلکه اسم دودمانیست، که سده و متولیان معبد نو بهار بودند، و هر یکی که ازین دودمان به منصب سادانت نصب می شد، او را برمک گفتندی، و چون شاهان هندو چین و کابل زیارت این معبد رسیدندی، دست برمک را بوسیدندی و تاهفت فرسخ سرزمین محیط نو بهار در تحت حکم او بودی، و اوقاف و ضیاع فراوان در دست برمک بود، و هر سال هدایای هنگفتی به او رسیدی<sup>۱</sup>

قاضی احمد بن خلکان که خود متناسب به این خاندانست، نسب برمک را چنین آورده: برمک بن جاماس بن یثناسف<sup>۲</sup> که نام عربی همین برمک را جعفر نوشته اند<sup>۳</sup> و او را از تخم گودرز دستور ارد شیر با بکان می شمردند، که در سال ۹۷ هجری به وزارت بنی امیه منصوب شد<sup>۴</sup> و بقول نظام الملک از زمان سلطنت اردشیر، پدران او وزیران بوده اند، و نو بهار بلخ برایشان و قفست، وزارت ایشانرا موروثست، و در ترتیب و سیر وزارت کتابها دارند، که پسران ایشان آنرا بعد از آموزش خط و ادب بر خوانند، و آداب وزارت را یاد گیرنده در نسب نامه برمک، نام جاماس و یثناسف، همان جاماسپه است،

۱- معجم البلدان ۳۰۸/۵

۲- وفیات الاعیان ۱۰۵/۱

۳- البرامکه ۲۲

۴- نزهة القلوب ۳۹

۵- سیاست نامه ۱۷۷

و جاما سپ وزیر گشتاسپ نخواهد بود، که فردوسی در شهنامه ذکر ایشان را آورده، و بدوره اوستایی تاریخ افغانستان ربط دارند، بلکه این جاماس و ویشناسف که سدهٔ معبدنوبهار بودند، باید در آغاز قرن اول اسلامی زندگی داشته باشند، و امکان دارد، که انتساب ایشان به همان گو درز دستور اردشیر با بکان صحیح باشد. زیرا بلعمی که مأخذی قدیم و معتبر است نیز گوید:

«شیریویه بر تخت بنشست... و برمک بن فیروز را که جد

برامکه بود وزیر کرد»<sup>۱</sup>

و ازین هم برمی آید که وزارت درین خاندان تا اواخر دورهٔ ساسانی و ظهور اسلام باقی بود، زیرا شیریویه در (۶۲۸ م) بر تخت شاهی نشسته، و معاصر با ایام زندگانی حضرت پیا میر اسلام ﷺ بوده است.

چون برمک لقب خاندانی بود، بنا بران در عصرهای مختلف بر اشخاص متعدد اطلاق شده، و در معنی این نام هم اقوال مختلف موجود است، که اکثر آن عقلاً و علماً درخور قبول نیست:

دکتور زخاو ناشر آثار البیرونی که یکی از سنسکریت دانان اروپاست گوید: که نام بر مک یا پر مک سنسکریت نزدیکی دارد، که معنی آن مهترو رئیس و دارای مرتبت بلند باشد<sup>۲</sup> و همین نظر را هانری کرن KERN نیز تأیید نموده، و اصل کلمه را در سنسکریت پره مک PARAMAKA میدانند<sup>۳</sup> که این نظر دو نفر دانشمند اروپائی از تمام اقوال دیگر قرین به صحت خواهد بود؛ زیرا در پنتو که زبان قدیم این سرزمین است و با او ستا و سنسکریت را بطه استوار دارد، نیز کلمهٔ برمک با همان معانی سنسکریت تطبیق شده می تواند به توجیه ذیل:

۱ - تاریخ بلعمی ۱ / ۱۱۸۵ تصحیح مرحوم بهار طبع تهران ۱۳۴۱ ش

۲ - تعلقات هندو عرب ۱۲۰

۳ - تاریخ دین بودا در هند ۲ / ۳۴؛ بوسیلهٔ لوسین بو و ۳۸۱

در متون ختنی این کلمه بشکل سنسکریت آن پرمخه PARMUKHA

بمعنی رئیس و راهب بزرگ بودائی آمده، که آنرا بشکل پره مهه هم نقل کرده اند، و در پښتو آنرا پرمخ گفته می توانیم. پرحرف اعتلا بمعنی بر فارسی و ON انگلیسی + مخ به فتحه مماله خاص پښتو که صوت آن بین فتحه و ضمه است، بمعنی روی و پیش روی. که جمعاً پرمخ صفت شخصی است که رهبر و قائد و رئیس باشد، و این پرمخ پښتو باشکل ختنی کلمه کمال قرب دارد. (در باره شکل ختنی کلمه رجوع به مجله ایشیاتک سوسایتی لندن مقاله بیلی)

یوستی در کتاب نامهای ایرانی (ص ۱۵) برم را لغت فارسی می داند که معنی آن شاهی و بزرگی باشد<sup>۱</sup> و این رای یوستی نیز میتواند در منشأ کلمه برمک موید کسانی گردد. که پندارند، ریشه کلمه همین برم است.

درین شکی نیست، که برم کلمه خراسانی است، و مادرفصل سوم این کتاب جنبش یوسف برم را در خراسان در حدود (۱۶۰ هـ) شرح دادیم، و از آن هم ثابت است که برم نام خراسانی بود، و این کلمه تا کنون در پښتو بمعنی جلال و عظمت و شوکت و دبدبه زنده است، که خوشحال خان ختک آنرا به فتحه اول و سکون دوم آورده<sup>۲</sup> ولی در قندهار آنرا به سکون اول گویند.

طوریکه در فصل اول در شرح کلمه لویک گفته ایم، استعمال کاف تجلیل و تحبیب در اسمای خراسانی و افغانی مطرد است؛ پس همین برم را قیاس بر ختک و هوتک و اخک و لویک و تورک و بارک و صدها نام دیگر، برمک ساخته باشند. که در معنی آن همان جلال و عظمت نهفته است.

مخفی نمازد که نام برمک تا کنون در افغانستان بر قبایل و جای سکونت ایشان باقی مانده مثلاً برمک نام قریه ایست در ۳۲ کیلو متری مغرب باخ<sup>۳</sup> و به همین نام روستایی در سان چارک (شبرغان کنونی) در ۳۱ کیلو متری شمال غرب تکزار بطول

۱ - بر مکیان ۱۸۵

۲ - کلیات خوشحال خان طبع حبیبی در قندهار ۲۴۸

۳ - قاموس جغرافی افغانستان ۱/۲۵۳



شرقی ۶۶ درجه ۱۲ دقیقه ۳۶ ثانیه ، و عرض البلد شمالی ۳۵ درجه ۴۵ دقیقه وجود دارد  
نام برمک در بین اعراب نیز رواج یافته بود، و بلا ذری از برمک بن عبد الله  
دایلی که معاصر او است ذکر می کند ۲

### جعفر برمک ( اول ) :

در عصر اسلامی نخستین فرد شناخته شده از دودمان برمکیان بلخی همین جعفر  
است که بنا بر روایات مورخان اسلامی خاندانش در حدود ۶۵۱ هـ ۱۳۰ م بدین اسلام  
در آمد . و بنا برین مورد کینه و تطاول طرخان نیزک حکمران آنجا گشت و برمک  
باده تن از فرزنداناش کشته و تاراج گردید ، فقط ابو خالد جعفر ازین معرکه  
جان سلامت برد ، و بامادرش به کشمیر فراری شد ، و در آنجا کسب معرفت نموده ،  
در طب و نجوم و ریاضیات و علوم طبیعی دستی یافت ، و دین نیاکان را حفظ کرد ،  
و بعد ازین واپس به بلخ آمد ، و سدان ت نو بهار را بدو سپردند ، وی دختر شاه چغانیان  
را بزنی گرفت ، که پسرانش حسن و خالد و عمر و از بطن اویند ۳ و مورخان  
زندگان جعفر را در عصر و اید بن عبدالملک ( ۸۶-۹۶ هـ ) میدانند که در دمشق  
بدر بار خلافت هم رسیده ، و علاوه بر حسن صورت در علم و ادب و انشا  
و سخنوری نیز آیتی بود ، که در دربار ولید به رتبه کتابت ( سرمنشی ) رسید .  
و نظام الملک داستان رسیدنش بدر بار و انتصاب او را به وزارت سلیمان بن  
عبدالملک ( ۹۶-۹۹ هـ ) نقل نموده است ۴

نویسندگان تازی جعفر را برمک اصغر و پدرش جاماس را برمک اکبر گفته  
و از تاریخ حلب ابن عدیم نقل کرده اند که چون جعفر به دربار هشام بن عبدالملک  
( ۱۰۵-۱۲۵ هـ ) رسید ، در آنجا محمد بن علی بن عبدالله بن عباس را بدید ، و به

۱- قاموس جغرافی افغانستان / ۱ / ۲۵۵

۲- انساب الاشراف / ۱۹۴ / ۲۰۱

۳- برمکیان ۴۲- مورخان دیگر بجای عمرو ، سلیمان نیز نوشته اند ( همین کتاب ۴۹ )

۴- البرامکه ۲۹

۵- سیاست نامه ۱۷۸

فرزند خود خالده توصیه نمود، که در ارجاع خلافت به خاندان رسالت بکوشد<sup>۱</sup> و از همین هنگام است که آل برمک در جمله هواخواهان خلافت آل عباس در آمده اند، و خالد فرزند جعفر برمکی را در جمله نقیبان آل عباس نام می‌برند<sup>۲</sup>

بهر صورت روایات نویسندگان عرب و عجم در اوائل احوال خودمان برمکی مشوش و افسانه آمیز است، و حتی در نام جعفر نیز خلافت، و آنچه ضیاء برنی در اکرام الناس<sup>۳</sup> به حوالت ابوالقاسم محمد طایفی نوشته که جعفر برمکی دین آتش پرستی داشت، و قصد خدمت عبدالمکمل مروان کرد، و بدمشق رفت، نیز بموجب روایات اکثریت مورخان ثابت نیست، زیرا در اوائل ظهور اسلام دین این مردم بودائی بود<sup>۴</sup>، نه زردشتی، و نیز رفتن جعفر به دربار سلیمان بن عبدالمکمل است نه خود عبدالمکمل<sup>۵</sup>.

طبری گوید: که در سنه ۱۰۷ هـ ۷۲۲ م اسد بن عبد الله حکمران اموی خراسان لشکرگاه خود را از بروقان دو فرسخی بلخ به این شهر نقل داد، و ابو خالد برمک بن برمک را امر کرد، که شهر بلخ را بسازد، و تمام لشکریان اموی را که در بروقان منزلی داشتند، در بلخ همانطور مسکن داد. و کسانی که نداشتند بایشان نیز منزل داده شد، و برای بنای بلخ از تمام ناحیت های آن، کارگران را با اندازه مالیات آنجا حشر کردند<sup>۶</sup> و عین همین مطلب را ابن اثیر نیز نقل نماید<sup>۷</sup>

ازین روایت طبری و ابن اثیر پدید می آید، که در سنه ۱۰۷ هـ پدر خالد برمک در بلخ بود، چون بموجب روایات سابقه در حدود ۹۰ هـ در دمشق بدربار ولید، و در حدود ۹۷ هـ وزیر سلیمان بن عبدالمکمل، و در حدود ۱۱۵ هـ بدربار هشام

۱- تاج العروس ۷/۱۰۹

۲- ابرامکه ۳۴

۳- طبع میرزا محمد ملک الکتب بدر بیانی

۴- مقدمه اخبار ابرامکه طبع تهران ۱۳۱۲ ش

۵- طبری ۵/۳۸۸

۶- الکامل ۵/۶۵